

بسمه تعالی

جزوه درس تاریخ تحلیلی صدر اسلام

استاد حسنی نسب

ترم دوم سال تحصیلی ۹۷ - ۹۸

Hasaninasab@ut.ac.ir

(این جزوه صرفاً برای امتحان درس تاریخ تحلیلی صدر اسلام است و

به‌همین جهت ساختار منسجم و کتاب‌گونه‌ای ندارد)

وضعیت شبه جزیره عربستان

علت عدم فتح توسط کشورها و امپراطوری‌های همسایه:

به دلیل وجود شرایط سخت طبیعی مهاجمان و جهان گشایان به ناچار در لشکرکشی‌ها و تهاجمات خود این ناحیه را دور می‌زدند و حتی زحمت عبور از آن را به خود نمی‌دادند این وضعیت از تهاجم و سلطه قدرت‌های اطراف به جزیره العرب می‌کاست و ازسویی هم محدودیت عقب افتادگی و انزوای ساکنانش را به دنبال داشت. همچنین فتح این سرزمین هیچ‌گونه فایده و استفاده‌ای برای فاتحان نداشت. ضمن اینکه نظم دادن به زندگی اعراب بسیار سخت بود.

علت ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان:

- ویژگی وجودی پیامبر (ص) و ظرفیت بالای ایشان در درک و اخذ معارف و حیانی است .
- فقدان دولت مرکزی در جزیره العرب موانع و مشکلاتی را که معمولاً حاکمیت‌های سیاسی برای نهضت‌های اصلاحی مخالف خود ایجاد می‌کنند، سلب می‌نمود.
- جامعه عرب از اتحاد عقیدتی برخوردار نبود تا عکس العمل واحد و قدرتمندی در مقابله با نهضت‌های اصلاحی از خود نشان دهد.
- واقع شدن در مرکز خاورمیانه که در خاستگاه ادیان بزرگ توحیدی قرار داشته.
- نزدیکی به تمدن‌های بزرگ آن دوران، تمدن‌هایی که پس از ضعف قدرت مرکزی در آنان آماده‌ی پذیرش آیینی جدید بودند.
- نتیجه ارتباط گوناگون اعراب با تمدن‌های همجوار آگاهی و شناخت نسبت به مسایل این سرزمین‌ها و پی بردن به نقاط ضعف و قدرت آنها بود که مسلمانان را در تصرف این سرزمین‌ها و توسعه‌ی اسلام توانمند کرد.
- زندگی در شرایط سخت شبه جزیره موجب پیدایش ویژگی‌هایی چون تهور، سرعت جابجایی و انطباق با شرایط سخت، درگیری‌های تمام نشدنی و آماده باش دائمی اعضای قبیله را در پی داشت و از آن‌ها مردمی ساخته بود که همواره آماده جنگ و نزاع بودند و قدرت تهاجمی و دفاعی شان را تقویت می‌کرد.
- معجزه اصلی اسلام قرآن و به زبان عربی است.
- افراد در پناه قبیله خود می‌زیستند و جز سران قبیله کسی بر آنان تسلط نداشت. هر فرد که از ناحیه قبایل دیگر مورد تجاوز قرار می‌گرفت حمله به قبیله متجاوز امری طبیعی و پیامد قطعی آن حادثه بود. پس از انتشار اسلام تحت فشار قرار دادن افراد چون تحت حمایت قبایل خود بودند برای دست برداشتن از اسلام امری غیر ممکن بود و مسلمانان در پناه قبیله خود محفوظ می‌ماندند.

راههای کسب درآمد قریش

سرزمین مکه فاقد تولید بود. نه زمین قابل کشتی داشت، و نه کالا و فراورده‌هایی که خود مصرف کنند و به دیگران عرضه نمایند. از این روز ساکنان مکه به کار تجارت و سوداگری اشتغال داشتند و زندگی خود را با وارد ساختن نیازمندیهای خویش از خارج تامین می‌نمودند. وجود مکه و تقدسی که در میان قبایل عرب جاهلی داشت، و منطقه حرم که جایگاه امنی بود، و آمد و رفت قبائل عرب از نقاط مختلف عرب‌نشین به مکه چه برای پرستش بت‌های خود و چه به منظور شرکت در مراسم سالانه حج که در ماه رجب و ذی حجه انجام می‌گرفت، زمینه خوبی برای تجارت تجار عرب و مبادلات تجاری آنها بود. تجارت حجاز تقریباً در اختیار مردم قریش یعنی مردم مکه و اشراف طائف بود. تجارت قریش با فلسطین و سوره (شامات) در شمال، و با یمن در جنوب بود، و گاهی تجار از راه دریا به حبشه، و از راه نجد به حیره (عراق) تا مدائن پایتخت ایران ساسانی بود، و شاید به داخله ایران هم آمد و رفت می‌کردند. حتی با روم و مصر و هند هم رابطه تجاری داشتند.

تجار مکه تابستانها را به شمال می‌رفتند که آب و هوایی خوش داشت، و زمستانها که هوا سرد بود، راهی جنوب می‌شدند. خداوند زندگی آنها را بدین گونه تامین می‌کرد.

تجارت قریش در بازارهای ده‌گانه آنها در نقاط مختلف عربستان از شمال یعنی شامات تا جنوبی‌ترین نقطه عربستان یعنی یمن و حضرموت انجام می‌گرفت. اعراب در «اسواق» و بازارهای خود ضمن تجارت و مبادله کالای خود، به مفاخرت قبیله‌ای و خودنمایی و ارائه جنبه‌های مادی و معنوی خویش می‌پرداختند. این مفاخرت‌ها ضمن اشعار نغز و دلکش آنان و خطابه‌های پر شورشان، به خوبی نمایان بود.

وضعیت عرب جاهلی مکه

قبیله در دوران جاهلیت برای مردم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. واحد اولیه تشکیل دهنده قبیله خانواده بود که در چادر زندگی می‌کرد.

جنگ و خونخواهی دو عامل بودند که غالب فکر و عمل قبیله را به خود اختصاص می‌داد و اعضای آن پیوسته برای انجام یکی از این دو در تلاش و ستیز بودند. هر عملی که در جهت تقویت و استحکام قبیله و هم در تحکیم وحدت آن متمرکز و مفید بود، برای عرب ارجمند و امری مطاع بود.

ریاست قبیله موروثی بود، ولی شیخ یا رئیس قبیله باید دارای فضایل فردی همانند شجاعت، سخاوت و خردمندی نیز باشد تا اعضای قبیله را ارشاد کند و به فرمانبرداری و اطاعت خود وا دارد. هر چند شیخ قبیله برای «بدوی» حکم شاه را نداشت، ولی به دلیل تعصب شدید، او را برتر از دیگران می‌شمردند، چنان که قبیله خود را نیز بهترین قبایل می‌دانستند.

معجزه بودن قرآن

معجزه، کاری است که شخصی که ادعای نبوت کرده، برای اثبات نبوت خویش انجام می دهد تا مخاطبان خویش را قانع سازد که وی فرستاده خداست و دیگر افراد بشر، توانایی برای انجام آن را ندارند. بر همین اساس معجزه پیامبران در هر دوره‌ای منحصر به فرد و براساس شرایط زمانه بوده است. اختلاف معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی به جهت تفاوت در زمانه ایشان بود که در زمانه حضرت موسی سحر گسترش یافته بود و در زمانه حضرت عیسی، پزشکی بسیار پیشرفت کرده بود و مردمان هر عصر، درمی‌یافتند که معجزات، کار انسان نمی‌تواند باشد و جنس کار پیامبران با جنس کار مردمان خبره در آن فن متفاوت است و به همین جهت مردم با دیدن معجزه، درمی‌یافتند که آورنده معجزه، فرستاده خداوند و در امر رسالت راستگو است.

در عصر ظهور حضرت محمد(ص) نیز مردم با ادبیات، شعر و خطابه بسیار آشنا بودند و معجزه پیامبر(ص) گفتارهایی بود که گرچه کلمات آن، از حروفی تشکیل می‌شد که تمام عرب با آن سخن می‌گفتند، اما مردم عرب آن عصر، با شنیدن آن درمی‌یافت که جنس کلام قرآن، کاملا متفاوت با گفتارها و اشعاری است که تاکنون به گوش آنها خورده است. چه بسیار افرادی که با شنیدن چندین آیه از قرآن مجید، به نبوت حضرت محمد(ص) ایمان می‌آورد.

هجرت به حبشه

در سال پنجم بعثت به خاطر فشاری که بر مسلمین است که نخستین هجرت در تاریخ اسلام، «هجرت به حبشه» به صورت گرفت و برای دفاع از اسلام و ایجاد پایگاهی در منطقه‌ای خارج از شبه جزیره عرب، به دستور خدا و پیامبرش عده‌ای از مسلمانان موطن و سرزمین اصلی خویش را رها کردند و به سرزمینی دیگر رفتند.

علت هجرت به حبشه؟

اول: وجود پادشاهی چون اصحمه بن ابهر که به لقب سلاطین حبشه، نجاشی معروف گردیده و همانگونه که رسول خدا (ص) فرموده بود و جریانات بعدی هم نشان داد، پادشاهی بود که حاضر نبود در محدوده سلطنت او به کسی ظلم شود، و این خود بزرگترین علت این انتخاب بود.

دوم: جایی امن تر و نزدیکتر از حبشه وجود نداشت.

سوم: ممکن بود مسلمانان در مکه و شبه جزیره عرب، توفیقی در تشکیل جامعه اسلامی به دست نیاورند؛ به همین جهت پیامبر(ص) گروهی از مسلمانان را که در بین آنها مبلغان اسلامی نیز حضور داشتند، به حبشه فرستاد تا در آنجا پایگاهی برای مسلمانان ایجاد کنند.

پناه آوردن مسلمانان مکه به شعب ابی طالب

پس از مهاجرت گروهی از مسلمانان به حبشه، قریش خبردار شدند که از مهاجران در حبشه با عزت و احترام استقبال شده است و از طرف دیگر علیرغم سخت‌گیری هر روز به یاران رسول اکرم(ص) در مکه افزوده می‌شود و

تلاش‌های پیش‌گیرانه قریش نه تنها سبب نابودی آنها نمی‌شود بلکه ابعاد گسترده تری هم پیدا می‌کند و از محدوده مکه فراتر می‌رود. لذا در صدد برآمدند تا به اقدام دیگری دست بزنند و این اقدام جدید محاصره اقتصادی اجتماعی و فکری و فرهنگی بنی‌هاشم و ابوطالب بود. به این ترتیب که یا ابوطالب حاضر شود محمد(ص) را به قریش تحویل دهد تا آنها وی را بکشند یا محمد(ص) از آیین خود دست بردارد یا همگی در نتیجه محاصره همه جانبه اشراف مکه از گرسنگی و... نابود شوند.

محاصره اقتصادی پیامبر (ص) و مسلمانان

مشرکان قریش برای اینکه پیامبر (ص) و مسلمانان را در تنگنا قرار دهند، در سال هفتم بعثت عهدنامه‌ای نوشتند و امضا کردند که بر طبق آن باید قریش ارتباط خود را با محمد (ص) و طرفدارانش قطع کنند. هرگونه خرید و فروش با طرفداران رسول خدا(ص) تحریم می‌شود و کسی حق ندارد به آنها چیزی بفروشد یا از آنها چیزی بخرد و با آنها زناشویی و معامله نکنند. در تمامی پیش‌آمدها از مخالفان محمد(ص) و یارانش باید حمایت شود. این عهدنامه را در داخل کعبه آویختند و سوگند خوردند متن آنرا رعایت کنند.

از طرف دیگر ابوطالب دستور داد بنی‌هاشم و مسلمانان به شعب (که محل زندگی پیامبر اسلام بود) پناه آورند. همچنین جهت حفظ جان رسول اکرم(ص) دستور داد بنی‌هاشم را در یک جای خاص مستقر نکرد؛ بلکه محل سکونت آن حضرت را مرتب تغییر می‌داد که مبادا آسیبی از طرف دشمنان به او نرسد و ضمناً گروهی را نگهبان قرار داده بود که در ارتفاعات مستقر باشند و مراقب حرکت‌های مشرکان باشند که مبادا حمله یا شیخونی انجام دهند.

مسلمانان در آنجا در زیر سایبانها زندگی تازه را آغاز کردند و برای جلوگیری از حمله ناگهانی آنها برج‌های مراقبتی ساختند. این محاصره سخت سه سال طول کشید. تنها در ماههای حرام (رجب - محرم - ذیقعد - ذیحجه) پیامبر (ص) و مسلمانان از 'شعب' برای تبلیغ دین و خرید اندکی آذوقه خارج می‌شدند ولی کفار - بخصوص ابو لهب - اجناس را می‌خریدند و یا دستور می‌دادند که آنها را گران کنند تا مسلمانان نتوانند چیزی خریداری نمایند. گرسنگی و سختی به حد نهایت رسید. اما مسلمانان استقامت خود را از دست ندادند.

دلایل انقضای پیمان‌نامه قریش

پیمان‌نامه قریش به دلایلی منقضی شد؛ از جمله:

- برانگیخته شدن احساسات مکیان: نقل می‌کنند روزی که جلسه قریش با حضور سران آنها تشکیل شد زهیر مهر سکوت را شکست و گفت: باید قریش این لکه ننگین را از دامن خود پاک کند. باید آن عهدنامه ظالمانه پاره شود. چون وضع اسف بار فرزندان هاشم همه را ناراحت کرده است. ابوجهل خواست مخالفت کند که زمعه و مطعم به حمایت از زهیر برخاستند و بالاخره زمینه برای لغو این پیمان مهیا شد.

- حضور مسلمانان و مشرکان بنی‌هاشم در کنار یکدیگر در شعب و آشنایی آنان با محتوای دعوت پیامبر (ص)، صداقت و حقانیت گفتار و کردار او، پایه‌های اولیه اسلام و اولین هسته‌های مقاومت در برابر مشرکان را تشکیل داد.

- مشرکان قریش خود متولی مسجدالحرام و کعبه بودند و توانسته بودند اعتماد دیگر قبایل و ادیان را به دست آورند. وجود برخی از مردم قریش در داخل شعب، بزرگترین ضد تبلیغ برای وجهه قریش بود که سعی می‌کردند خود را دارای تساهل و تسامح فراوان نشان دهند.

- هم چنین روزی از طریق وحی پیامبر (ص) خبردار شد که عهد نامه را موربانه‌ها خورده اند و جز کلمه 'بسمک اللهم' چیزی باقی نمانده است. ابوطالب با اطمینان کامل به سخن برادر زاده اش نزد مشرکان رفته به آنها این واقعه را خبر می‌دهد. آنان بنابر نقلی گفتند: اگر چنین چیزی نباشد باید محمد را به ما تحویل بدهی. ابوطالب قبول کرد. وقتی آنها عهدنامه را آوردند و آن را باز کردند، از دیدن آن شگفت زده شدند. چون موربانه طبق فرموده رسول خدا(ص) همه مفاد آن را خورده بود الا کلمه باسَمک اللهم را. با این حال مشرکان باز عناد ورزیدند و به جای قبول حق، رسول خدا(ص) را متهم به جادوگری کردند

مجموعه این مسایل سبب شد که زمینه برای لغو این قرارداد ظالمانه فراهم شد. به گونه‌ای که مخالفان قرارداد از میان خود قریش تصمیم گرفتند آن را لغو کنند و در صورت مقاومت، حاضر به جنگ هم شدند. به هر صورت که بود این پیمان از میان رفت و بنی‌هاشم آزاد شدند تا در مکه با دیگران معاشرت داشته باشند و داد و ستد کنند. این پیشامد هم یکی دیگر از پیروزی‌های بزرگ رسول خدا(ص) و یاران تازه مسلمان شده او بود که در اثر تحمل سختی‌ها آن را به دست آوردند.

مقابله مردم جاهلی با اسلام در مکه

روش‌های مقابله‌ی مردم جاهلی مکه با اسلام به پنج دسته‌ی کلی تقسیم میشود:

(۱)سازش (۲)برخوردهای روانی (۳)برخوردهای علمی (۴)برخوردهای سیاسی (۵) شکنجه و آزارهای جسمانی

(۱)سازش

با آغاز دعوت علنی، تلاش‌های همه جانبه‌ای از سوی قریش صورت گرفت تا پیامبر به سازش یا باطل کشیده شود و دست از تبلیغ توحید بردارد. اشراف از همه‌ی امکانات و لوازم موجود استفاده کردند و کوشیدند از راه فراهم کردن زندگی پُر ناز و نعمت و هر آنچه پیامبر بخواهد با ایشان سازش کنند. آنها پس از مدتی با وعده‌های جذاب تلاش کردند تا پیامبر را از دعوت به حق بازدارند.

۲) برخورد های روانی

وارد ساختن تهمت، ترور شخصیت و زدن برچسب های ناروای متعدد یکی دیگر از شگردهای تبلیغاتی اشراف مکه با پیامبر بود. آنها می کوشیدند تا از روش تبلیغات و رسالت آن حضرت را در منظر مردم خدشه دار نموده و او را منزوی سازند.

جنون و دیوانگی، سحر و ساحری، دروغگویی، جادوگری و کاهنی، دامن زننده به اختلافات در بین قبیله ها و خانواده ها، تعلیم یافته از غلام مسیحی از اتهامات و القاب ناروا بودند. اتهامات مزبور را در حرکتی هماهنگ در سطح شهر مکه به ویژه در ایام حج در میان مردم تکرار کرده و مردم را از اطراف رسول خدا پراکنده می ساختند.

۳) برخورد های علمی

قوم یهود در جزیره العرب قبل از اسلام جایگاه فکری، فرهنگی و اقتصادی قابل توجهی در مقایسه با سایر ساکنان آن دیار داشت. مخصوصا اینکه در مقایسه با مشرکان برتر و بالاتر بودند.

مشرکان و اشراف مکه از علما و دانشمندان یهود ساکن دیشرب استعانت و یاری طلبیدند. دو تن نماینده رهسپار یثرب شدند. احبار و علمای یهود پس از استماع گزارشات با مشاوره ی جمعی سؤالاتی را که به زعم آنان پاسخ هایشان دشوار به نظر می رسید مطرح کردند و گفتند شما نزد او بازگردید و سه سوال از او بکنید اگر سوالات را پاسخ داد بدانید که او پیامبری مرسل است و گرنه دروغگو است و هرچه خواهید نسبت به او انجام دهید.

۱- از او از سرگذشت آن دسته جوانانی که داستان شگفت انگیز دارند بپرسید.

۲- از او بپرسید مردی که شرق و غرب عالم را گردش کرد چه کسی بود و سرگذشتش چه بود؟

۳- از او بپرسید روح چیست؟

نمایندگان به مکه بازگشتند و پس از طرح موضوع و مباحث با اشراف قریش با شعف و شادمانی سوالات مزبور را مطرح کردند. پیامبر فرمود فردا بیایید و پاسخ را بگیرید. به لحاظ تاخیر در نزول وحی که مدت زمان آن را تا پانزده روز گزارش کرده اند دشمنان طعن و تبلیغات خود را دامن زدند. سرانجام جبرئیل پاسخ تفصیلی سوالات را عرضه کرد و در پاسخ به سوال اول آیه ۲۶ سوره کهف، برای سوال دوم آیه ۸۳ سوره کهف و برای سوال سوم آیه ۸۵ سوره بنی اسرائیل نازل شد. اشراف قریش در برابر پاسخ های اقناعی و مفصل جوابی نداشتند؛ اما با توسل به اقدامات و ترفندهای دیگر مشی جاهلانه خود را ادامه دادند.

۴) برخورد های سیاسی

اشرافیت مکه از جایگاه منزلت شیخ قبیله در میان اعضا به خوبی واقف بود و نیک می دانست که تخلف اعضای تیره از فرمان شیخ به راحتی میسر نیست و چنان چه فردی به لحاظ عدم اطاعت از شیخ فاقد ارزش جانی و حیاتی در شبه جزیره خواهد بود. از سویی در ساختار قبیله های جزیره العرب حمایت از افراد زیرمجموعه و دفاع از حقوق و جان و مال آنان هر چند مجرم در برابر دیگران وظیفه شیخ محسوب می شد. بنابراین اشراف کوشیدند

«ابوطالب» را از رسول خدا جدا کنند. آنان بر این موضوع نیز واقف بودند که ابوطالب علاوه بر سروری تیره‌ی بنی‌هاشم دارای نفوذ خاصی در رسول خداست.

۵) شکنجه و آزارهای جسمانی

مشرکان با تهدید، به القای ترس در میان مردم می‌پرداختند تا آنها را از اطراف پیامبر پراکنده سازند. به ویژه از آنجا که نمی‌توانستند مستقیماً به قتل آن حضرت اقدام کنند، تلاششان را به آزار و شکنجه افرادی که به تازگی اسلام آورده بودند و از حمایت قبیله‌ای برخوردار نبودند متمرکز کردند. خود پیامبر هرگز شکنجه جسمانی نشدند. ممانعت از خوردن غذا و نوشیدن آب، تازیانه زدن، کشیدن روی ریگ‌های داغ، سوزاندن و انواع هتک حرمت‌ها و فحاشی‌ها از اقدامات مشرکان بود.

سیاست‌های کلی قریش در مقابل اسلام:

سران قریش، برای مبارزه با آئین یکتا پرستی صفوف خود را منظم کرده بودند.

قریش در طول ده سال برنامه‌های مختلفی را برای از بین بردن نهضت تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تدارک دید که آخرین آن نقشه قتل و اقدامات نظامی بود. فهرست این اقدامات و مقاومت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر هر یک چنین است.

۱- سیاست فشار قبیله‌ای

اولین اهرم قریش برای مقابله با تبلیغ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فشار از سوی قبیله و به طور طبیعی رئیس قوم، یعنی ابوطالب علیه السلام بود. آنان به طور دسته جمعی نزد او رفتند و گفتند: برادرزاده ات خدایان ما را ناسزا می‌گوید و آیین ما را به زشتی یاد می‌کند و به افکار ما می‌خندد و پدران ما را گمراه می‌داند. یا از او بخواه دست از ما بردارد یا او را در اختیار ما بگذارد و حمایت خود را از او سلب کن.

۲- دورسازی حامیان

همانطور که گفته شد، قریش دیگر تحمل وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت لذا این بار در صدد برآمدند، تا حمایت‌های سیاسی و اجتماعی ابوطالب از وی را قطع کنند. (زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جهت اقتصادی از سوی حضرت خدیجه و از جهت سیاسی و قبیله‌ای از طرف ابوطالب علیه السلام حمایت می‌شد.)

۳- تطمیع

گام بعدی قریش برای متوقف کردن تبلیغ رسول خدا صلی الله علیه و آله، تطمیع بود. اما باز ناموفق ماندند آنان تصمیم گرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله را با پیشنهاد منصب، ثروت و تقدیم هدایا تطمیع کنند، شاید از دعوت خود دست بردارد.

۴- پیشنهاد مصالحه

مشرکان همچنان اصرار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله کار خود را محدود کند و حداقل با خدای آنان کاری نداشته باشند. به نقل سیره نویسان و مفسران سوره‌ی کافرون در برابر درخواست چند نفر از اشراف قریش (مانند حارث بن قیس، عاص بن وائل، ولید بن مغیره، امیه بن خلف) نازل شد. آنان گفتند: ای محمد! بیا و از دین ما پیروی کن، ما هم از دین تو پیروی می‌کنیم. تو یک سال خدایان ما را پرستش کن، یک سال هم ما خدای تو را عبادت کنیم.

۵- جنگ روانی (استهزاء)

مشرکان که از تأثیر روش‌های قبلی ناامید شده بودند، به ابزارهای روانی جدید روی آوردند. آنان با تمسخر و استهزاء این بار تلاش کردند شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منزوی سازند و نزد مردم عادی او را تحقیر کنند، شاید از تعداد پیروانش کاسته شود.

۶- ناسزاگویی

ناسزاگویی یکی دیگر از اقدامات سران قریش بود. در این میدان نیز ابوجهل از پیش‌گامان به شمار می‌رفت.

۷- آزار جسمی

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به توحید دعوت می‌کرد، ابولهب در پی حضرت می‌رفت و سنگ به سوی او می‌انداخت و می‌گفت ای مردم اطاعت نکنید.

همچنین همسرش چنان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که خداوند در حق آن‌ها سوره لهب را نازل کرد

۸- توهین و نسبت‌های ناروا

مشرکان با واژه‌هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می‌کردند قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، او را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می‌کردند.

۹- شکنجه‌ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

بلال حبشی، عمار یاسر و پدر و مادر او، عبدالله بن مسعود، ابوذر و... از جمله یاران پیامبرند که آزار زیادی از قریش دیدند. یکی از این افراد ابوذر غفاری است. او چهارمین یا پنجمین نفر بود که مسلمان شد.

۱۰- اقدامات فکری

موارد قبلی صرفاً تلاش‌هایی بود که در حد فشار جسمی و روانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد؛ اما از جهت علمی نیز قریش در صدد مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله برآمد تا مانع تبلیغ دین جدید شود.

۱۱- درخواست‌های بنی اسرائیلی

جاهلان آن گاه که از هر دری ناامید می‌شوند به طرح معماها و خواسته‌های عجیب و غریب روی می‌آورند. درست مثل آنچه درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله روی داد. آنان ناامید از هر جا در صدد برآمدند از پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته‌هایی طلب کنند که در آوردن آن عاجز بماند و بطلان دینش ثابت شود.

گفتند: ما به این شرط ایمان می‌آوریم که:

- ۱- سرزمین ما خشک است، از خدا بخواه آب‌هایی در این سرزمین جاری شود.
- ۲- باید باغی در اختیار داشته باشی که از میوه‌های آن بهره مند شویم و در میان آن آب جاری باشد.
- ۳- آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرو ریزی.
- ۴- خدا و فرشتگان را حاضر کنی.
- ۵- کاخی از طلا داشته باشی.
- ۶- به سوی آسمان بروی و تا نامه‌ای که نبوت را تصدیق کند از آسمان نیاوری، ایمان نمی‌آوریم.

هجرت پیامبر به مدینه

ویژگی‌های مردم یثرب که باعث پذیرش اسلام می‌شد

الف: از جمله مسائلی که هم می‌تواند جنبه موردی داشته و هم یک پایه تحلیلی عمومی باشد؛ این است که مردم مدینه آمادگی بیشتری برای تأثیرپذیری از قرآن داشته‌اند. این آمادگی را باید در روحیات ساکنان این شهر و موقعیت خاص جامعه آنها دانست.

ب: همسایگی با یهود و شنیدن اخباری مبنی بر ظهور پیامبری از سوی خدا، به عنوان عاملی مؤثر برای پیشرفت اسلام در میان ساکنان مدینه شناخته شده است.

ج: یکی از دلایل مشخصی که مورخان درباره گسترش اسلام در مدینه اظهار کرده‌اند، وضعیت بحرانی یثرب به لحاظ اختلافات قبیله‌ای بین اوس و خزرج و نیز یهودیان است. آنچه که برای ساکنان مدینه اهمیت داشت، دستیابی به وحدت و مصالحه بود.

د: یکی از مسائل خاصی که طایفه بنی‌الاشهل را یکپارچه به اسلام علاقمند و معتقد ساخت، نقش سعد بن معاذ بود. وی که سرآمد این طایفه بود، به وسیله مصعب و با شنیدن آیات قرآنی مسلمان شد. پس آن نزد افراد بنی‌الاشهل آمده و از آنان، درباره عقیده و نظرشان نسبت به خود سؤال کرد. آنان پاسخ دادند که او را به عنوان سرور خود و عاقلترین و بهترین خود می‌شناسند. پس از آن سعد گفت (اگر چنین است) زن و مردتان حق سخن گفتن با من را ندارید مگر آن که به خدا و رسول ایمان آورید. به دنبال درخواست وی بود که تمامی مردان و زنان بنی‌الاشهل ایمان آوردند.

ه: وجود افکاری توحیدی در مدینه که ادامه گرایش حنیفیت مکی است، می‌توانست زمینه مناسبی برای ترویج اسلام تلقی شود. افکار حنفا در امر توحید با اسلام توافقی تام داشت و اصولاً می‌توانست پایگاه مناسبی برای رشد اسلام تلقی شود.

و: بنیاد سست شرک و بت پرستی عامل دیگری در عدم مقاومت مشرکان در برابر اسلام و دفاع از بت پرستی بوده است. مکیان علقه بیشتری با بتها داشتند؛ بویژه که با منافع اقتصادی و سیاسی آنان پیوند مستحکمی داشت. اما

ساکنان یثرب (با توجه به اینکه قرابت بیشتری با یهودیان به عنوان یک دین آسمانی توحیدی داشتند) نبایست همچون مکیان پیوندهای محکمی با بت پرستی داشته باشند. البته نه آن مقدار که به سادگی از آن دل بکنند. ز: یکی از نکاتی که مانع از اسلام آوردن مردم مکه بود وجود اشرافیت مالی در آن شهر بود. «اشرافیت مالی» به ضمیمه «اشرافیت قبیله‌ای» ترکیبی به مکه داده بود که در سایر مراکز و قبایل، نظیر نداشت. اشرافیت مکه که می‌توان آن را (در اصطلاح قرآن) «اتراف» و اشراف را «مترفین» نامید، اسلام را مخالف با موجودیت خود تلقی می‌کرد. اصرار قرآن در مخالفت مترفین با انبیا نشانه‌ای است از وضعیت حاکم در مکه. چنین اشرافیتی در مدینه وجود نداشت به دلیل آن که مدینه شهر تجارتي نبود طبعاً حس «نبودن اشرافیت» به معنای آن بود که آن عامل مهمی که می‌توانست با نفوذ بر مردم، مانع از اسلام آوردن آنها شود در آن محیط وجود نداشت و این خود، زمینه‌ای برای گسترش سریعتر اسلام در میان مردم مدینه بود.

در برابر، به یک معنا (همچنان که گذشت) باید گفت متنفذان یثرب خود در آغاز ایمان آوردند.

ح: ویژگیهای قبیله‌ای را نیز نباید از نظر دور داشت. قبایل شمالی یا عدنانی (که قریش جزو آنان بود) روحیات اعرابی بیشتری نسبت به اعراب جنوب یا قحطانی (که اوس و خزرج از میان آنها بودند) داشتند. روحیه قساوت و تعصب در اعراب شمال بیش از اعراب جنوب بوده و این احتمالاً ریشه در برتری فرهنگی موجود در جنوب جزیره العرب داشته است.

این روحیه آرام عرب جنوب را، به علاوه شغل عرب مدینه- اداره باغات نخل و احیاناً کشت و زرع- در برابر مکیان تجارت پیشه، بهتر می‌توان درک کرد. مردم مدینه برخوردی فطری‌تر و طبیعی‌تر داشته و این می‌توانست در پذیرش اسلام مؤثر باشد.

اقدامات پیامبر (ص) پس از ورود به مدینه

تأسیس نخستین قانون اساسی امت واحده:

حضور قبایل مختلف و طوایف متعددی که در مدینه زندگی می‌کردند بر طبق سنتهای جاهلی، سبب نزاع و اختلافات بود. افزون بر آن، قبایل یهودی علاوه بر مسائل قبیله‌ای، تعارض تازه‌ای با مسلمانان پیدا کرده و بر زمینه‌های اختلاف و تعارض افزوده بودند. این اختلافات می‌بایستی از میان می‌رفت تا امکان تشکیل یک «دولت» فراهم شود. در برخی موارد، این اختلاف باید از اساس محو می‌گردید. این موارد عبارت بود از اختلافات موجود میان قبایل مسلمان. در مواردی نیز می‌بایست بر اساس مصالح سیاسی و یا سیاستهای اصولی که اسلام در ارتباط با ادیان دیگر مطرح می‌کرد، حل و فصل می‌شد. در این قسمت در درجه اول، یهود، پس از آنها مشرکان مسلمان ناشده مدینه قرار داشتند. تشکیل چنین دولتی که بتواند در محیطی با این تشتت، قدرت برتر خود را حفظ کند مشروط به ایجاد انسجام در میان مردم بود. در آغاز مسلمانان و پس از آن ایجاد توافق با یهود.

در جامعه دینی جدید، بخشی از قانون بادیین پیوند دارد، این پیوند از دو سو است:

نخست: برخی از قوانین از متن دین گرفته می‌شود.

دوم: آنکه سایر قوانین قوانین باید به گونه‌ای باشد که مصالح کلی دین و حفظ حراست از آن را تأمین می‌کند بدیعی ترین مسئله موجود در متن این قانون اساسی احترام به عقاید مخالف و شناسایی حقوق اقلیت‌های دینی است.

مفاد پیمان:

این دستور یا منشوری است از طرف محمد(ص) پیغمبر خدا در میان مؤمنان و مسلمانان از طائفه قریش و یثرب و کسانی که از آنها پیروی کنند و به آنها بپیوندند و با آنها جهاد کنند، نافذ و جاری خواهد بود.

- بر شما مؤمنان واجب است در هر موردی که با یکدیگر اختلاف پیدا کردید مرجع امر خدا و پیغمبرش باشند.

- یهودیان مدینه با مؤمنان در حکم یک امت شناخته می‌شوند. باین تفاوت که یهود مطابق دستور دین خود عمل کنند و مسلمانان مطابق اوامر دین خود. موالی یهود در حکم خود یهودند؛ مگر کسانی که ستم کنند و مرتکب گناه شوند و متجاوز باشند. چنین کسانی جز خود و اهل خانه‌ی خود را دچار زحمت نخواهند کرد.

- هنگامی که مسلمانان با یکدیگر در حال جنگ باشند یهودیان به مسلمانان کمک مالی خواهند کرد.

- پیروان این سند در برابر کسانی که به مدینه حمله می‌کنند، یکدیگر را یاری خواهند کرد.

اینها صرف نظر از سایر مردم امتی یگانه و مشخص هستند. (یک واحد سیاسی)

پیمان برادری

با مهاجرت مسلمانان مکه به مدینه، پیامبر(ص) با جمعیت بسیاری از مسلمانانی مواجه شد که اموال خویش را در مکه رها کردند و سرپناهی برای خود و خانواده خویش ندارند. همچنین مسلمانان مدینه (انصار) نیز آشنایی چندانی با اسلام و زندگی اسلامی ندارند. ضمن اینکه ممکن بود بین مسلمانان مهاجر و مسلمانان انصار اختلاف به وجود آید. پیامبر(ص) به همین دلایل، بین مسلمانان مکه و مدینه پیمان برادری (عقد اخوت) ایجاد کرد و یک سرپرست خانواده مهاجر را با یک سرپرست خانواده انصار برادر خواند. در پی این ماجرا، مرد انصار عهده‌دار زندگی برادر مهاجر خویش و خانواده‌اش شد و در مقابل خانواده انصار آشنایی بیشتری با اسلام و احکام اسلامی توسط خانواده مهاجران (که زمان بیشتری با پیامبر(ص) زندگی کرده بودند) پیدا کرد.

تشکیل حکومت (علت تشکیل و اهداف آن):

اهداف حکومت اسلامی در مدینه را در موارد زیر می‌توانیم خلاصه کنیم:

۱. برقراری مساوات و برابری بر پایه عدل الهی، والاترین هدف و برترین آرمان حکومت اسلامی

۲. جنگ و جهاد در راستای دفاع از مراکز اسلامی و جلوگیری از هر نوع خون‌ریزی، قتل و فحشا از دیگر وظایف حکومت اسلامی در مدینه بود.

۳. دفاع از حکومت و امت اسلامی در برابر دشمنان داخلی و خارجی و جلوگیری از ظلم و تجاوز به امت اسلامی و

تنظیم برنامه و اقدام برای عمران و آبادی جامعه اسلامی

۴. دادرسی به شکایات و اعمال مجازاتهای شرعی، تقسیم درآمدهای ناشی از غنایم جنگی در میان مسلمانان.

۵. گسترش اسلام و ترویج آداب اسلامی در میان اعضای امت اسلامی

جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد یا دفاع

شیوه اشاعه دعوت اسلامی

در سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر پایه آیات فراوانی از قرآن می‌توان چند روش مشخص را در دعوت مردم به اسلام بازشناسی کرد. نخستین و اصل‌ترین شیوه بر اساس «هدایت فکری» مردم از طریق استدلال و تقویت روح تفکر و تعمق در مردم بود. این شیوه در تمام دوران مکه با قوت دنبال شد و تا به آخر نیز دعوت مکرر قرآن به تأمل و تدبر و نیز توصیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای «دعوت به حکمت و موعظه» و «مجادله به احسن»، نشان آن بود که این راه ادامه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با همین شیوه، توانست عده زیادی را به اسلام فراخواند. مردم مدینه از طریق آشنایی با همین دعوت و صرفاً با نشر آیات قرآنی، اسلام را پذیرفتند آن گونه که شهرت یافت که «فُتِحَتِ الْمَدِينَةُ بِالْقُرْآنِ»، مدینه با قرآن گشوده شد.

در زمانی که غزوات و سرایا اوج داشت، کار دعوت اسلامی همچنان ادامه داشت. خالد بن ولید برای دعوت مردم یمن به آن ناحیه رفت و زمانی که کاری از پیش نبرد، امام علی علیه السلام فرستاده شد و با دعوت او بود که شمار فراوانی از مردم یمن اسلام آوردند. به گزارش ابن سعد، در جریان فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خالد بن ولید را برای دعوت بنی جذیمه به اسلام و نه جنگ با آنان [داعیاً الی الاسلام و لم یبعثه مقاتلاً]، به سوی ایشان فرستاد. اما خالد به جنگ با آنان پرداخت و عده‌ای از اسیران را کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اقدام زشت خالد تبری جست و امام علی علیه السلام را فرستاد تا دیه کشته‌ها را بپردازد و آنچه را بنی جذیمه از دست داده‌اند جبران کند.

به هر روی اساس دعوت بر پایه هدایت مردم به توحید بوده و به همین دلیل، و پیش از هر چیز هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا ساختن مردم با توحید و نبوت بوده است. قریش در شمار کسانی بود که آن حضرت سالیان متمادی اسلام را بر ایشان عرضه کرده و آیات قرآنی را برای آنان تلاوت کرده بوده. اکنون اگر شمشیر خشم مسلمانان بر سر آن فرود می‌آمد قریب سیزده سال از دعوت فکری و هدایتی گذشته بود. با این حال چون اولاً هدف هدایت آنان بوده و ثانیاً مشرکان عمری را در شرک سپری کرده و طبیعی بود که تحول، تدریج و صبر را می‌طلبید، آن حضرت، حاضر بود تا راههای مسالمت آمیزی، البته پس از قدری فشار بر مشرکین بیابد. این بود که اصل مدارا و برخورد مسالمت جویانه را به همان سرعت می‌پذیرفت که جنگ را، بر همین اساس بود که صلح حدیبیه را درست در موقعیت برتر بر مشرکان پذیرفت.

در حد برخورد‌های فکری، اینان به استدلال و اندیشه توجهی ندارند، در کنار آن به جنگ با اسلام نیز مایل نیستند. در برابر این افراد سیاست «تألیف قلوب»، که نوعی تواضع برای تلطیف قلوب مشرکان بوده، اعمال

می‌گردید. تألیف قلوب به معنای دادن باج و یا به دلیل ترس از این قبیل مشرکان نبود، بلکه بر این اساس بود که آنان با این برخورد علاقه‌مند به اسلام شوند زیرا به هر روی مشرک بوده‌اند و نمی‌توان انتظار یک تحول آنی را داشته و یا همه آنان را تابع معقولات دانست. از امام عسکری علیه السلام نقل شده که در ذیل آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمودند که ناس اعم از مؤمن و غیر مؤمن است. باید با مؤمنان با رویی گشاده برخورد کرد و با متخلفان نیز با مدارا سخن گفت تا به دین بگردند.

این برخورد تألیفی، بر پایه این آیت قرآنی بود که سهمی از زکات را به «مَوْلَفَةً قُلُوبِهِمْ» اختصاص داد. این افراد اولاً کسانی از کفارند که برای دعوت آنان به اسلام و جهاد همراه مسلمانان، پولی به آنها اختصاص می‌یابد و در مرحله بعد، مسلمانان ضعیف الاعتقاد که برای جذب قلوب آنها، به آنان کمک می‌شود.

مدارای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان یک اصل، در تمام دوره هجرت مورد توجه ایشان بود. با وجود تحریکات فراوان منافقان، آن حضرت که در آغاز راه بوده، سیاست مدارا را پیشه کرده و در عین کنترل اوضاع، بر آنان سخت‌گیری نمی‌کرد.

اما عقیده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس تکالیف شرعی و قرآنی دور از واقع بینی نبود، آن حضرت در موارد لزوم، با استحکام به جنگ با دشمن می‌پرداخت. البته دشمنی که هیچ زمینه‌ای برای هدایت او از طریق فکر و مدارا وجود نداشت؛ گروهی که خداوند در ادامه دعوت مؤمنان به جهاد، درباره ایشان فرمود: «بدترین مخلوقات در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند».

جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد یا دفاع

در طول ده سال نخست هجری، غزوات و سرایای فراوانی رخ داد. آیا این جنگها در جهت دفاع از کیان اسلام بوده یا برخوردی تهاجمی برضد مشرکان بوده است؟ در مباحث فقهی جهاد، بطور معمول جنگ در اسلام به «جنگ تهاجمی» یا جهاد ابتدائی و «جنگ دفاعی» تقسیم می‌شود. هرکدام احکام فقهی ویژه خود را دارد. تطبیق آن بحثها با آیات جهادی قرآن نشانگر آنست که تقسیم بندی مزبور چندان دقیق نیست. در قرآن «قتال» یا «جهاد» به گونه‌های مختلفی روا شمرده شده است. به عبارت دیگر، خداوند جنگ را در موارد خاصی تجویز کرده و در مواردی مسلمانان را ملزم به آن نموده است.

موارد مزبور گاه با دفاع مصطلح فقهی و گاه با جهاد ابتدائی مصطلح در فقه تطبیق می‌کند. اما در مواردی نیز با هیچ کدام از این دو اصطلاح تطبیق نمی‌کند. در اینجا، به اشاره، مروری بر علل روا شمرده شدن جنگ در قرآن خواهیم داشت بویژه که آیات مزبور ناظر به تحولاتی است که در این دوره دهساله رخ داده است. البته در اینجا قصد استقصای همه موارد را نداریم:

۱- روا شمردن بلکه دستور دادن به جنگ با کسانی است که به جنگ با مسلمانان می‌پرازند: «با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی مکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.» «به کسانی که به

جنگ بر سرشان تاخت آورده‌اند و مورد ستم قرار گرفته‌اند، رخصت داده شد و خدا بر پیروز گردانیدنشان تواناست.»

۲- دفاع از مستضعفان در برابر مستکبران: «چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوان که می‌گویند: ای پرورگار ما! ما را از این قریه ستمکاران بیرون آر؟ از جانب خود، یاری و مدد کاری ده، نمی‌جنگید.»

۳- جایی است که دشمن معاهده خود را نقض کرده و در دین مسلمانان طعنه زده است. «اگر پس از پیمان بستن، سوگند خود را شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود بازایستند. آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید.»

نتایج فتح مکه:

۱. دوران فتح و بخشش عمومی:

روز فتح مکه اولین روزی بود که شعائر توحید و خدا پرستی علناً در مکه اجرا گردید و بانگ اذان بلال که بر فراز کعبه ایستاده بود با آهنگ دلنشین در فضای مکه طنین‌انداز شد و مسلمین به پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتداء کرده و نماز خواندند سپس آنحضرت اهل مکه را که منتظر عقوبت و انتقام از جانب او بودند مورد خطاب قرار داد و فرمود: "ماذا تقولون و ماذا تظنون؟" در حق خود چه می‌گوئید و چه گمان دارید؟

گفتند: "نقول خیرا و نظن خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم و قد قدرت"، سخن بخیر گوئیم و گمان نیک داریم برادری کریم و برادر زاده کریمی و بر ما قدرت یافته‌ای.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از کلام آنان رقتی روی داد و فرمود: من آنگویم که برادرم یوسف گفت: "لا تثریب علیکم الیوم". [سوره یوسف، آیه ۹۲]

آنگاه فرمود: "اذهبوا فانتم الطلقاء" بروید که همه آزادید. [ر.ک: منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، بخش پیامبر اکرم]

این عفو عمومی در روحیه اهالی مکه تأثیر نیکو بخشید و همه بی اختیار محبت آن حضرت را در دل خود جای دادند.

۲. بیعت مردان و زنان مکه با پیامبر(ص)

چون هنگام نماز ظهر فرا رسید، بلال بر بالای بام کعبه اذان سرداد. پیامبر نماز ظهر را گذارد. سپس عثمان بن طلحه را خواست و کلید کعبه را به او برگرداند و فرمود: «ای فرزندان ابی طلحه این کلید را برای همیشه بگیرید. هیچ کس آن را از شما نمی‌گیرد مگر اینکه ستمگر باشد.» منصب سقایت را نیز که قبلاً از عباس گرفته بود، به او بازگرداند و در ضمن تمام مناسب و افتخارات موهوم را زیر پاگذارد، جز آنکه به حال مردم مفید بود، یعنی پرده‌داری و کلیدداری کعبه و سقایت حاجیان.

پیامبر برای بیعت با زنان شروطی را مقرر فرمود که در آن چنین ذکر شده است: «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یأتین بهتتان یفترینه بین یدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم» [سوره ممتحنه، آیه ۱۲] ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی که از آن شوهرشان نیست، به دروغ به او نسبت ندهند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده و مهربان است. پیامبر برای بیعت با زنان دستور داد ظرفی پر از آب کردند و مقداری در آن عطر ریختند. پیامبر دست خود را در آن ظرف زد و سپس ظرف را به زنان دادند تا هر کدام به نشانه بیعت دست خود را در آن آب معطر وارد کند. علت این بیعت جداگانه برای زنان، آن بود که در میان مکیان زنان آلوده و ناپاک بسیار بودند و یکی از آنان هند، همسر ابوسفیان، بود که بر اثر تحریکات او آتش جنگ احد روشن شد و حمزه به دستور او به شهادت رسید. اگر پیامبر در نزد عموم مردم از اینان بیعت نمی‌گرفت و این پیمان را بر عهده آنان نمی‌گزارد، ممکن بود به اعمال غیرعفیفانه خود ادامه دهند.

۳. دعوت و گسترش اسلام به خارج از حجاز

پس از صلح حدیبیه و اطمینان از متوقف شدن تجاوز مشرکان، پیامبر(ص) اندیشه تبلیغ خارج از حجاز را عملی ساخت و با اعزام نماینده و ارسال نامه، همگان را به یکتاپرستی پذیرش دین اسلام فراخواند و این دعوت فراگیر، تا هنگام وفات حضرت ادامه یافت. شاهان بزرگ، مقامات مذهبی مسیحی و رؤسای قبایل معروف، مخاطبان اصلی این نامه‌ها بودند.

رسول خدا(ص) مصداق "رحمة للعالمین" بوده و به عنان "خاتم النبیین" رسالتی برتر از قوم عرب و حجاز بر عهده اش بود.

پیامبر در یک روز، شش نامه برای شش زمامدار و حاکم بزرگ آن روز جهان، ارسال داشت. خسرو پرویز(شاه ایران)، مقوقس(شاه مصر)، نجاشی(شاه حبشه)، حارث بن ابی شمر غسانی(حاکم شام) و هود(شاه یمامه)، برخی از حاکمان معروفی بودند که پیامبر با آنان مکاتبه کرد.

پیامبر اکرم(ص)، نامه‌ای به اُسقف نجران(ابوحارثه) در یمن نوشت و طی آن نامه، ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. این دعوت موجب مذاکرات فراوانی بین نمایندگان مسیحیان با پیامبر(ص) شد.

ماجرای سقیفه

پس از وفات پیامبر(ص) در سقیفه بنی‌ساعده دو گروه حضور داشتند؛ بخشی از بزرگان انصار و همچنین سه نفر از مردم مهاجر. ابتدا انصار در سقیفه حضور یافتند و دلایل خود را برای اثبات شایستگی در امر خلافت و جانشینی پیامبر(ص) بیان داشتند. در مقابل افراد مهاجر حاضر در سقیفه دلایلی برای شایستگی و فضیلت خویش آوردند:

استدلال‌های مهاجرین در سقیفه بنی ساعده:

مهم‌ترین افرادی که از گروه مهاجرین در سقیفه حضور داشتند، عبارتند از: ابوبکر، عمر و ابوعبیده‌ی جراح. در روز رحلت پیامبر پس از اینکه دلایل برتری خود را برشمردند، ابوبکر به بیان دلایل برتری خود بر انصار پرداخت. ابوبکر در ذکر این دلایل گفت که: دین اسلام در شهر مکه ظهور کرده است و ما نخستین کسانی هستیم که اسلام را پذیرفته و مسلمان شده ایم. او در ادامه به نزدیکی و خویشاوندی خود به پیامبر و خاندان او استناد کرد و گفت که مهاجرین قرابت بیشتری با خاندان پیامبر دارند و سهمشان در جانشینی پیامبر بیشتر است. (زمانی که حضرت علی(ع) این استدلال را شنیدند واکنش نشان داده و فرمودند که اگر قرابت و نزدیکی به پیامبرملاک جانشینی است بدون شک کسی درطول زندگی پیامبر از من پیامبر نزدیک تر نبوده است). ابوبکر همچنین به انصار گفت که قریشیان نمی‌پذیرند که فردی جز از این قبیله بر آنها سیادت کند.

چگونگی بیعت گرفتن برای ابوبکر:

در سقیفه پس از اینکه انصار و مهاجرین دلایل برتری خود را ذکر کردند، حباب بن منذر که یکی از افراد قبیله‌ی خزرج بود و سعی داشت برای سعد بن عبادۀ از مردم بیعت بگیرد، روبه انصار کرد و گفت که بهتر است هرکدام از ما برای خودمان حاکم و امیر مربوط به خودمان را داشته باشیم که در همین زمان عمرسخن حباب را رد کرد و گفت: دو شمشیر در یک غلاف نمی‌گنجد. پس از جدال لفظی که میان حباب بن منذر و عمر اتفاق افتاد، ابوبکر به عمر و ابوعبیده‌ی جراح اشاره کرد و به مردم گفت: ای مردم بایکی از این دونفر به اختیار خود بیعت کنید. که در این زمان عمر گفت که ای ابوبکر تا زمانی که توحضور داری ما هیچکداممان به خلافت فکر نخواهیم کرد چرا که تو یار غار و همراه همیشگی پیامبر بوده هستی. در این زمان بشیر بن سعد خزرجی که به علت دشمنی دیرینه‌ای که با سعد بن عبادۀ داشت، نمی‌خواست که سعد بن عبادۀ به خلافت برسد، ضمن حمایت از مهاجرین، انصار را به بیعت با ابوبکر دعوت کرد. برخی انصار با مشاهده‌ی اوضاع متوجه شدند که نمی‌توانند برای سعد بن عبادۀ بیعت بگیرند و به همین دلیل اعلام کردند که ما با کسی جز علی بیعت نمی‌کنیم. (دقت شود که چه زمان اسم حضرت علی ع در سقیفه مطرح شده است) عمر که این سخن را شنید ابتکار عمل را به دست گرفت و دست خود را برای بیعت با ابوبکر بالا برد. پس از عمر، قبیله‌ی اوس که از دیرباز با خزرجیان دشمنی داشتند و نمی‌خواستند که خزرجیان به هدفشان یعنی انتخاب سعد بن عبادۀ به عنوان جانشین پیامبر برسند، با ابوبکر بیعت کردند.

پس از بیعت قبیله‌ی اوس و تعداد زیادی از افراد قبیله‌ی خزرج، ابوبکر و عمر به بیعت گرفتن از مردم در سطح شهر پرداختند که حتی گفته می‌شود که عمر در حالی که نیزه‌ای در دست داشته برای ابوبکر از مردم بیعت می‌گرفته است. همچنین در روز رحلت پیامبر، قبیله‌ی بنی اسلم که برای خرید خواروار به مدینه آمده بودند که در بیعت کردن و بیعت گرفتن برای ابوبکر نقش زیادی ایفا کردند. در روز پس از این واقعه هم نماز به امامت ابوبکر برگزار می‌شود.

آثار مستقیم سقیفه:

- ۱- تنگ شدن عرصه بر بنی‌هاشم
- ۲- خانه نشین شدن حضرت علی (ع)
- ۳- افتادن حکومت به دست افرادی که پیامبر(ص) آنها را جانشین خویش نساخته بود.

خلیفه اول و جنگ‌های رده

اهل رده دو گروه بودند.

گروه اول: گروهی که از دین برگشتند و کافر شدند. این گروه خود به دو دسته تقسیم شده بودند:

- دسته اول: عده‌ای از یاران مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت بودند و منکر پیامبری حضرت محمد (ص) گردیدند.
 - دسته دوم: افرادی بودند که شریعت را منکر و نماز و زکات را ترک کرده و به آیین جاهلیت بازگشته بودند.
- گروه دوم: کسانی بودند که بین نماز و زکات فرق قائل شدند. این گروه معترف به وجوب نماز و منکر وجوب زکات و پرداخت آن به امام بودند.

گروه دوم خود به سه دسته تقسیم می‌شدند:

الف: دسته‌ای که مایل به پرداخت زکات نبودند. - نه به ابوبکر و نه به هیچ کس دیگر-. برخی از نویسندگان همانند مقدسی به این دسته اشاره دارند.

ب: دسته‌ای که منکر حکم فقهی زکات نبودند بلکه پرداخت آن را به ابوبکر نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: ما زکات را از اغنیای خود گرفته و به فقرایمان می‌دهیم، اما به کسی که کتاب و سنت پرداخت چیزی را از جانب ما به وی، لازم نשמردن نخواهیم داد. یعقوبی نیز می‌نویسد: کسانی تنها از دادن زکات به ابوبکر خودداری کردند.

ج: دسته‌ای که مایل به پرداخت زکات به حکومت مدینه نبودند اما حاضر به پرداخت آن به اهل بیت پیامبر خدا (ص) بودند. باور این دسته آن بود که مهاجرین و انصار به دلیل حسادت مانع روی کار آمدن اهل بیت شده اند.

ابوبکر و سپاهیان وی تمام این گروه‌ها و دسته‌ها را به عنوان کسانی که مخالف وی هستند، اهل رده نامیدند و با آنها جنگ کردند.

شخصیت و حکومت عمر بن خطاب

عمر فرزند خطاب از طایفه بنی عدی - یکی از طوایف قریش - بود. او در سال ششم بعثت در مکه اسلام آورد و در تمام دوران هجرت از دوستان نزدیک ابوبکر بود. وی در جریان عقد برادری میان مسلمانان، با ابوبکر عقد اخوت بست. دختر وی حفصه به همسری پیامبر - ص - درآمد. در ماجرای سقیفه نقش مهمی برای به خلافت رساندن ابوبکر داشت و در دوران حکومت او عملاً به عنوان قائم مقام او فعالیت می‌کرد. ابوبکر به هنگام مرگ، با نوشتن عهدنامه‌ای وی را به جانشینی خود برگزید و این اقدامی بود که به صورت طبیعی انتظار آن می‌رفت. در آن زمان

مسلمانان در شام و عراق به فتوحات مشغول بودند و به جز اعتراضاتی که به رفتار و اخلاق عمر شد، کسی مخالفت جدی با ابوبکر نکرد. عمر از سال ۱۳ تا ۲۳ هجری، یعنی اندکی بیش از ده سال خلافت کرد. در زمان خلافت عمر بن خطاب فتوحات زیادی نصیب مسلمان گردید در طی ۴ سال شام و فلسطین از دست رومیان گرفته شد در ماه صفر سال ۱۶ هجرت نخستین نماز جمعه در ایوان مدائن به جای آورده شد و در همان سال یزدگرد سوم در نبرد "جولاء" شکست خورد و به ری عقب نشینی کرد. با فتح نهادند تقریباً با فتح ایران خاتمه یافت.

عمر در طول ده سال خلافت خود، سیاست اجرایی خود را در توسعه فتوحات متمرکز کرد و قبایل زیادی را از جزیره العرب به شام و عراق کوچ داد. وی در اداره امور از نیروهای مختلف، به ویژه قریشیان بهره برد. در عین حال کوشید تا صحابه اصلی پیامبر را در مدینه نگاه دارد.

در نوع کارها مصلحت اندیشی‌های خود را بر آرای دیگران ترجیح می‌داد، اما اگر نکته خاصی به ذهنش نمی‌رسید، با صحابه به مشورت می‌نشست. رفتار فردی او اندکی به تندمی گرایید و همین سبب برخی از اعتراض‌ها می‌شد. زندگی اقتصادی ساده‌ای داشت و از تجمل‌گرایی سخت متنفر بود. بارها کارگزاران خود را به دلیل تجمل‌گرایی بر کنار یا توبیخ و جریمه کرد. در این میان، نسبت به معاویه اعتماد خاصی داشت و به رغم تجمل‌گرایی شدید معاویه، هیچ گاه وی را که خود به حکومت دمشق گماشته بود، از امارت دمشق عزل و یا حتی توبیخ نکرد.

رفتار عمر میان اهل سنت، سخت مورد توجه واقع شد تا جایی که می‌توان نمونه‌هایی را نشان داد که بعدها اهل سنت، در فقه خویش سنت پیامبر را به کنار گذاشته و سنت عمر را مبنا قرار دادند. برداشت وی از دین همراه با نوعی سختگیری بوده و از این زاویه عنصری افراطی می‌نمود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که او دین را سختگیرانه‌تر از خود پیامبر - ص - عرضه می‌کرد. سخت‌گیری او درباره زنان، یکی از نمونه‌هایی است که در اخبار تاریخی مکرر گزارش شده است.

عمر نسبت به نژاد غیر عرب نوعی بدبینی داشت، و البته در آن روزگار که هنوز اقوام دیگر به اسلام نگروده بودند، از سوی حاکمی عرب اندکی طبیعی می‌نمود. با این حال تاکیدهای سخت وی بر عربی‌گری تأثیرهای نامطلوبی بر سایر نژادها نهاد.

کشورگشایی‌ها در عصر خلفای نخستین

در زمان ابوبکر مسلمانان به سوی نبرد با رومیان و فتح شام نیز شتافتند و فلسطین به دست مسلمانان درآمد. ادامه کار در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب منجر به فتح دمشق و یرموک شد و هرقل شام را رها کرد و به قسطنطنیه گریخت و شام بتدریج در دست مسلمانان افتاد و تا کوه‌های توروس در آسیای صغیر پیش رفتند. بیت المقدس که در آن زمان «ایلیاء» نام داشت به هنگام سفر عمر به شام از سوی اسقف اعظم تسلیم شد. از آن پس عمر به گسترش فتوحات در مصر و شمال آفریقا شتافت. در دوره پیامبر اسلام، محمد نیمه غربی شبه جزیره العرب در دست مسلمانان بود. در عهد ابوبکر تمام شبه جزیره تصرف شد. در عهد عمر مسلمانان تا ماوراء النهر و

شمال دریای مکران و همه ایران (بجز سواحل شمال آنسوی دیواره‌های البرز) و سرزمین عراق، شام، مصر و باریکه سواحل لیبی را متصرف شدند. در زمان عثمان، تا دریاچه آرال و کناره‌های دریای کاسپین تا دریای سیاه (شرق آسیای صغیر و جنوب قفقاز)، جنوب آسوان و قسمت اعظم سواحل لیبی متصرف شد. گستره ممالک اسلامی در شرق تا سیستان و خراسان بود. در شمال غرب ایران، شامل آذربایجان و ارمنستان، و در غرب شامل تمامی آنچه شامات نامیده می‌شد، بود، یعنی اردن، سوریه، فلسطین، لبنان و مصر. این مناطق پیش از آن زیر سلطه دولت بیزانس (روم شرقی) بود. مردمان این مناطق، بخشی عرب و بخشی رومی بودند. پس از اسلام، ترکیب جمعیتی این دیار به سود اعراب چرخید و فرهنگ عربی به جز برخی از اقلیت‌های قومی-مذهبی، در این مناطق غالب گردید. در دوره اموی شمال غرب آفریقا تا مغرب، اندلس تصرف شد و بر متصرفان شرق اسلام افزوده شد.

رویکرد امام علی به فتوحات

- عدم حضور در فتوحات
- مشورت دادن به خلیفه در مواقعی که اصل اسلام ممکن بود به خطر بیفتد.
- توقف فتوحات در زمان خلافت. با بازگشت فاتحان به مرکز خلافت، باعث شد این افراد در درون خلافت مخالفت‌های فراوانی از خود بروز دهند.

اقدامات خلیفه دوم در زمان خلافت

در دوران خلیفه دوم حوادث و وقایعی اتفاق افتاد که اهم آنها در ذیل فهرست می‌شوند.

- ۱ - فتوحات که عمر را در کل دوران خلافتش به خود مشغول کرد و ما در عنوان جداگانه‌ای بدان پرداختیم.
 - ۲ - ایجاد دیوان: یکی از مهم‌ترین اقدامات اداری در دوره خلیفه دوم، ایجاد دیوان در سال ۵۱ بود، زمانی که غنائم و درآمدهای دولت زیاد شده و راه مصرفی برای آنها وجود نداشت، صحبت از تقسیم آنها میان مردم شد. برخی اعتراض کردند که تقسیم این پول‌ها مردم را تنبل می‌کند. اما عمر گفت چاره‌ای جز این ندارد، چون فیء زیاد شده و راه مصرفی ندارد. تشکیل دیوان برای کنترل درآمدها، دخل و خرج دولت، شمارش لشکر و معین ساختن حقوق آنان از خمس غنائم و سایر درآمدهایی بود که به دولت می‌رسید. اصل دیوان از ایرانیان بود و دستگاه خلافت با استفاده از خود ایرانی‌ها و نیز خط و زبان پهلوی آن را به راه انداخت. این خط و زبان تا زمان عبد الملک بن مروان، زبان رسمی دیوان بود و پس از آن عربی شد.
- در دیوان نام قبایل و افراد نوشته شده و بر حسب موقعیت قبیله‌ای حقوقی به آنها تعلق می‌گرفت. این حقوق معمولاً از خمس غنائم جنگ - که سهم دولت بود - و سایر درآمدهای عمومی مانند جزیه و .. پرداخت می‌شد. ایجاد چنین روشی برای مراقبت از مسایل مالی، به احتمال برگرفته از تجربه‌هایی بود که در ایران و شام در کار بوده است.

در این دیوان، سپاهی عرب بر سپاهی عجم، عرب قحطان بر عرب عدنان، عرب مضر بر عرب ربیعہ، قریش بر غیرقریش و بنی‌هاشم بر بنی امیہ تقدم داشت و حقوق گروه اول بیش از حقوق گروه دوم بود. تاریخ‌نویسان معروفی مانند ابن اثیر و یعقوبی و جرجی زیدان، در تاریخهای خود نمونه‌ای از ارقام متفاوت مقرریهای سپاهیان و کارمندان دولت اسلامی را ذکر کرده‌اند. اختلاف ارقام حقوق بهت آور است. حقوق عباس بن عبدالمطلب، سرمایه دار معروف، در سال ۱۲۰۰۰ درهم بود، در حالی که حقوق یک سپاهی مصری در سال از ۳۰۰ درهم تجاوز نمی‌کرد. حقوق سالانه هر یک از زنان رسول خدا ۶۰۰۰ درهم بود، در حالی که حقوق یک سپاهی یمنی در سال به ۴۰۰ درهم نمی‌رسید. حقوق سالانه معاویه و پدر او ابوسفیان در سال ۵۰۰۰ درهم بود، در حالی که حقوق یک فرد عادی مکی که مهاجرت نکرده بود ۶۰۰ درهم بود.

خلیفه، با این عمل، تبعیض نژادی را که از جانب قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محکوم شده بود، بار دیگر احیا نمود و جامعه اسلامی را دچار اختلاف طبقاتی ناصحیح کرد. چیزی نگذشت که در جامعه اسلامی شکاف هولناکی بروز کرد و زراندوزان و دنیا پرستان، در تحت حمایت خلیفه، به گرد آوری سیم و زر پرداختند و استثمار کارگران و زحمتکشان آغاز شد.

با اینکه خلیفه وقت اموال گروهی از فرمانداران و دنیا پرستان، مانند سعد و قاص، عمرو عاص، ابو هریره و... را مصادره کرد و پیوسته می‌کوشید که فاصله طبقاتی بیش از حد گسترش پیدا نکند، ولی متأسفانه چون از نخست نظرات و اقدامات اقتصادی او غلط و بر اساس برتریهای بی وجه استوار بود، مصادره اموال سودی نبخشید و کاری از پیش نبرد و کار را برای زمامدار آینده، که روحا نژادپرست بود، سهولتر کرد و دست او را در تبعیض بیشتر باز گذاشت.

زراندوزان جامعه آن روز، بر اثر بالا رفتن قدرت خرید، بردگان را می‌خریدند، و آنان را به کار و می‌داشتند و مجبور می‌کردند که هم زندگی خود را اداره کنند و هم روزانه یا ماهانه مبلغی به اربابان خود بپردازند. و بیچاره برده، از بام تا شام می‌دوید و جاننش به لب می‌آمد تا مقرری مالک خود را بپردازد.

ثبت نام افراد در دیوان بر دو پایه بود: یکی نسب قبیله‌ای افراد، و دیگر پیشینه آنان در زمان اسلام آوردن و شرکت در جنگ‌های صدر اسلام. بدین ترتیب نوعی تفاوت و گاه تبعیض میان مردم اعمال می‌شد. سیاست مزبور تا پایان دوره خلافت خلیفه سوم اجرا می‌شد. اما در دوره خلافت امام علی - ع - اموال مزبور به طور مساوی میان افراد تمامی قبایل بدون ملاحظه سوابق، نوع قبیله و حتی عرب و غیر عرب تقسیم شد. گفته‌اند که خلیفه دوم نیز در لحظه‌های پایانی زندگی گفته بود، اگر زنده بماند، سیاست تساوی را پیشه خواهد گرفت. پیش از او ابوبکر نیز اموال مزبور را به صورت مساوی تقسیم می‌کرد.

۳ - از کارهایی که در زمان عمر توسط او انجام شد، جلوگیری از خروج اصحاب پیامبر (ص) از مدینه بود. از مهمترین مسائل در مورد انتخاب خلیفه، عدم استفاده از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) است. یکبار وقتی از او علت اینکار پرسیده شد گفت: نمی‌خواهم آنها را به کار و عمل آلوده سازم. چنانچه وقتی پرسیدند که چرا «ابی بن

کعب» را بر سر کار نمی‌نهد گفت نمی‌خواهد او را بکار آلوده سازد. از او پرسیدند که چرا از اهل بدر در جریان امور بهره نمی‌گیرد؟ پاسخ او همان عدم آلوده نمودن آنها به کار بوده است. ابن اثیر نیز عدم استفاده از آنها در امور ولایات را اشاره می‌کند، اما آنچه شعبی یکی از تابعین معروف توضیح می‌دهد چیز دیگری است، او می‌گوید: عمر قصد داشت تا از خروج صحابه‌ئی که خود وزنه‌های مهمی بودند و امکان داشت اگر خارج از مدینه بروند محور مستقلی شوند، جلوگیری کند. عمر فتنه آنها را می‌دانست و لذا آنها را در مدینه محصور کرده بدانها گفت بدترین چیزی که من از آن هراس دارم انتشار شما در شهرهاست.

هنگامی که «زبیر بن العوام» از او خواست تا برای جنگ بیرون رود عمر بدو گفت: من نمی‌گذارم اصحاب محمد (ص) در میان مردم متفرق شده و آنها را به ضلالت بکشند. وقتی از او پرسیده شد که چرا امثال یزید بن ابوسفیان، معاویه، سعید بن العاص و فلان و فلان از طلقاء و فرزندان آنها را بر سر کار مینهی، اما عباس، زبیر و طلحه را بر کنار نهاده‌ئی، عمر گفت اگر اینان در بلاد پراکنده شوند ایجاد فساد می‌کنند.

حسن بصری نیز در علت جلوگیری از خروج مهاجرین از قریش از مدینه جز با اجازه گرفتن و تعیین مدت معین برای بیرون از مدینه بودن، می‌گوید: این بدان جهت بوده که عمر نسبت به آنان بدگمان بوده که مبادا فساد بر پا کنند احمد امین مصری می‌گوید چون مدینه اهمیت داشته عمر از خروج آنها ممانعت کرده، اما این یک‌نوع تحریف قضایای تاریخی است.

۴ - مشاطره اموال:

ابن سعد می‌گوید: عمر هر کس را به ولایتی می‌فرستاد اموال او را می‌نوشت و پس از بازگشت هر چه داشت دو نیمه می‌کرده نیمی را برای بیت المال برمی‌داشت و نیمی را به او پس می‌داد (این مشاطره اموال است) ابن سعد می‌افزاید عمر بعضی از اصحاب پیامبر (ص) همچون، سعد بن ابی وقاص ابو هریره، عمر بن العاص، معاویه و... را سر کار می‌نهاد اما کسانی را که از آنها برتر بودند همچون عثمان، علی (ع)، طلحه، زبیر، ابن عوف، و... را رها می‌کرد چرا که آن افراد قوت بر کار داشتند و نسبت به امور بیناتر بودند ؟ ؟ این مشاطره اموال در حقیقت به معنای آنست که والی اموالی را که از بیت المال بوده دزدیده است و باید از او پس گرفت: عمرو بن العاص از جمله کسانی است که اموال او مشاطره شده است ، خلیفه شنید که عامل او در شهر حمص خانه‌هایی ساخته و در بانی نیز بر آن نهاده کس را بفرستاد تا درب خانه او آتش زنند و باز پس از چندی او را بکارش گمارد خلیفه شخصی را به بادیه‌ای فرستاد تا هر کس قرآن نمی‌خواند او را تأدیب کند او نیز شخصی را آنقدر کتک زد تا مرد در حقیقت این قوت اوست؟ ؟ و اموال ابو هریره را که والی در بحرین بود مشاطره کرده و او را متهم به دزدی از بیت المال نمود . همچنین اموال «ابو موسی اشعری» و «حارث بن کعب» نیز مورد مشاطره قرار گرفته است «عتبه بن ابوسفیان» که مسئول جمع آوری زکات در طائف بود اموالش مورد مشاطره قرار گرفت. «ابو بکره» نیز از جمله والیان خلیفه بود وقتی عمر اموال او را مشاطره می‌کرد ابو بکره می‌گفت اگر همه این مال از آن خداست چرا همه را نمی‌گیری و اگر از ماست پس چرا آنرا می‌گیری .

عین همین اعتراض نیز از علی (ع) در مورد عمر نقل گردیده و اضافه شده که تعجب از آنجاست که خلیفه آنها را باز بر سر کارهای اولیه می‌فرستد، وقتی والی خلیفه از یمن برگشت و لباسی زیبا بر تن داشت عمر گفت تا لباس او را در آوردند و باز او را به محل کارش اعزام داشت .

ابو هریره بعدها وقتی باز برای کار مورد پیشنهاد قرار می‌گرفت گفت که نمی‌رود چرا که آبرویش ریخته شده اموالش گرفته شده و بر پشت او نیز زده شده است از جمله کسانی که اموالشان مشاطره شد سعد بن ابی وقاص است همان کسی که مردم کوفه نیز از او نزد عمر شکایت کرده و گفتند که نیکو نماز نمی‌خواند بلاذری اسامی کسانی که اموالشان مورد مشاطره قرار گرفته ذکر کرده است! ابو بکره، نفع بن الحرث، نافع بن الحرث، جز بن معاویه، بشر بن المحترف که درجندی‌شاپور بوده خالد بن حرث که بر بیت المال اصبهان بوده، قیس بن عاصم، سمره بن جندب که بر بازار اهواز بود همان بن عدی، مجاشع بن مسعود، که بر زمین بصره و صدقات آن بوده، شبل بن معبد که مأمور رسیدگی به غنائم بوده و ابو مریم بن محرش که در رامهرمز بوده است این مشاطره هیچ مفهومی جز اینکه اینان در نظر خلیفه دزد بیت المال بوده‌اند ندارد.

۵ - برخی احکام اسلام تغییر کرد؛ از جمله متعه در زمان عمر تحریم شد.

۶ - به بهانه اینکه مبدا احادیث پیامبر با قرآن مخلوط شود، دستور منع نقل احادیث و سوزاندن آنها صادر شده است در حالی که جمعی دیگر از صحابه و در رأس آنها حضرت علی (ع) بر نوشتن حدیث سفارش اکیدی داشتند، نوشتن حدیث این مشکل را به وجود آورد که احادیث چندی از آن حضرت از دست رفت و حدیث‌سازان فاسد، فرصت عرضه ساخته‌های خود را یافتند.

۷ - در این دوران بود که معاویه به عنوان والی شام منصوب گردید و از این ناحیه لطمات زیادی به اسلام وارد شد، عمر می‌گفت معاویه کسری عرب است.

۸ - بازسازی مسجد الحرام و مسجد النبی (ص):

با فزونی جمعیت مسلمانان، نیاز به توسعه مسجد الحرام که هر سال در ایام حج هزاران نفر بدان روی می‌آوردند، کاملاً محسوس بود. پیش از سال هفدهم هجری، کعبه میان زمین مسجد الحرام قرار داشت و اندکی آن سوتر، بدون آن که دیواری در اطراف مسجد الحرام باشد، خانه‌های مردم قرار داشت. در این سال، خلیفه دستور داد تا خانه‌های چندی را تخریب کرده بر وسعت مسجد الحرام افزودند. به علاوه، او دستور داد تا دیواری اطراف مسجد الحرام ساخته شود و مشعل‌هایی بر روی دیوارها نصب گردد.

از سوی دیگر، به دلیل آن که مسجد الحرام در مسیر سیل قرار داشت، کوشش شد تا سیل بندهایی ساخته شود تا از هجوم آب جلوگیری شود. این اقدام‌ها، مبنای کارهای دیگری بود که چند دهه بعد انجام گرفت.

گفته شده که در دوره جاهلی، اعراب هیچ گاه به حرمت کعبه، خانه مکعب شکل نمی‌ساختند. این مسأله بعدها چندان مورد توجه قرار نگرفت، اما به مردم گفته شد تا بنای خانه خود را فراتر از بنای کعبه نبرند.

پیش از این گفتیم که رسول خدا - ص - در نخستین سال ورودش به مدینه، مسجد را بنیاد گذاشت. بسیاری از اصحاب، خانه‌هایی در اطراف مسجد ساختند. در سال سوم هجرت، دستور داده شد تا همه دره‌هایی که از خانه‌ها به مسجد باز می‌شود، به جز در خانه علی - ع - بسته شود. پس از فتح خیبر که شمار مسلمانان روبه فزونی نهاد، مسجد توسعه یافت.

در دوران خلفای نخست، مسجد النبی - ص - دوبار در سال‌های هفدهم و بیست و نهم هجری بازسازی شد. زمانی که خلیفه دوم دستور توسعه مسجد را داد، شماری از خانه‌ها تخریب شد و بر وسعت مسجد افزوده شد. عثمان علاوه بر توسعه مسجد، برای نخستین بار دستور داد تا دیوارهای مسجد را از سنگ‌های منقوش بازسازی کرده ستون‌های مسجد را با سنگ‌های حجاری شده و منقش تجدید نمایند. پیش از آن بنای مسجد ساده و بی آرایش بود.

۹ - تاسیس بصره و کوفه:

پس از آن که جنگ قادسیه خاتمه یافت و مدائن به دست مسلمانان گشوده شده، فاتحان که شمارشان بسیار زیاد بود، در این سوی و آن سوی پراکنده شدند. خلیفه دوم به سعد بن ابی وقاص نامه‌ای نوشت و از او خواست تا در محلی که با خصلت‌های عربی سازگارتر باشد آنان را اسکان دهد. محلی که بعدها شهر کوفه در آن جا ساخته شد، برای استقرار اعراب انتخاب گردید. کوفه همانند بصره در نخستین قدم به صورت دو پادگان نظامی برای حفظ نیروهای ذخیره ایجاد شد، اما به تدریج به صورت یک شهر بزرگ درآمد.

سعد در نقطه‌ای مرتفع، مسجد و دار الاماره را بنا کرد. پس از آن، جمعیت حاضر را که از قبایل گوناگون بودند، در محلات مختلف اسکان دادند. منطقه بندی کوفه بدین صورت بود که هر قبیله در محله‌ای سکنا گزید. آنها با استفاده از مصالحی که از بناهای حیره به کوفه می‌آوردند، این شهر را بنا کردند.

الگوی بنای مسجد در کنار دار الاماره بدان جهت بود که در آن دوره حاکم شهر، امامت جماعت مردم را نیز عهده‌دار بود. این الگو بعدها در معماری اسلامی در سایر شهرها به کار گرفته شد. تأسیس کوفه و شکل‌گیری آن میانه سال‌های چهاردهم تا هیجدهم هجری بوده است. شهر کوفه تا پیش از بنای شهر بغداد به دست منصور عباسی، مرکز عراق بود، اما بعدها به تدریج از اهمیت آن کاسته شد.

از آن جا که کوفه میان سال‌های ۳۶ تا ۴۰ هجری مرکز خلافت اسلامی به شمار می‌رفت، موقعیت ممتازتری نسبت به بصره داشت. وجود امام علی - ع - در این شهر به گسترش تشیع در آن جا کمک بسیار کرد.

شورای شش نفره تعیین خلیفه سوم

عمر نیز همچون ابوبکر با احساس نزدیکی به مرگ خویش، به فکر خلافت پس از خود افتاد و نتوانست مردم را به حال خویش وا گذارد. او روشی غیر از روش ابوبکر برای تعیین خلیفه به کار گرفت و اقدام به تشکیل (شورای خلافت) نمود. این شورای شش نفره عبارت بود از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، سعد بن ابی وقاص، عبد

الرحمن بن عوف، طلحه وزبیر. منظور عمر آن بود که هر یک از این شش نفر لیاقت خلافت را دارند، ولی خود باید یک نفر را برای این کار برگزیند.

این امر اگر چه در ظاهر نشانگر نوعی احترام به دیدگاه‌های مختلف است، محدود کردن آن در شش نفر که رای نهایی آنان برای همگان مشخص بود و نادیده گرفتن دیگر صحابه بزرگ پیامبر (ص) بسیار سوال انگیز است. نکته در خور توجه آن است که چون افراد این شورا زوج بود و ممکن بود سه نفر به یک فرد و سه تن به دیگری مایل شوند، بنا به حکم عمر، آن طرفی که عبدالرحمن در آن قرار داشت رایشان بر سه نفر دیگر برتری می‌یافت با چنین تدابیری معلوم بود که علی (ع) هیچ شانس برای خلافت نخواهد داشت و آن حضرت نیز با علم به این امر و تنها به خاطر مصالحی لازم دانست در شورا حاضر شود.

گذشته از این مسائل، مطرح کردن شش مدعی خلافت، در هر صورت کار خطرناکی بود که راه را برای خلیفه بعدی بسیار ناهموار می‌ساخت. چون آنان به مانند آتش زیر خاکستری برای خلیفه بعدی به حساب می‌آمدند. به هر حال، حاصل کار شورا آن بود که زبیر به نفع علی (ع) و طلحه به نفع عثمان، و سعد بن به نفع عبد الرحمن کناره گیری نمود. عبدالرحمن که شوهر خواهر عثمان بود، مایل بود تا خلافت را به عثمان بسپارد، ولی برای برتری بسیار روشن علی (ع) بر عثمان مستلزم آن بود که وی بهانه‌ای برای رای دادن به عثمان به دست آورد. از این رو ابتدا به علی (ع) پیشنهاد کرد و گفت: من خلافت را به تو می‌سپارم به شرط آنکه بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و سیره شیخین رفتار نمایی. علی (ع) در پاسخ فرمود (امید آن دارم که بر به علم خویش و به اندازه طاقتم عمل نمایم) چون امام (ع) می‌دانست که با کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) احتیاجی به طریقه دیگران نیست.

آنگاه عبد الرحمن، همان شرط را برای عثمان بیان کرد و او بی درنگ شرط را پذیرفت، هر چند عملکرد او نشان داد که به طریق شیخین نیز اعتنایی نداشت و آن پذیرش را تنها بدان مقصود اظهار کرد را به چنگ آورد. این جا بود که «علی (علیه السلام)» به «عبدالرحمان» فرمود: «به خدا سوگند تو این کار را نکردی مگر این که از او انتظاری داری همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند، ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید» شک نیست که این شورا از جهات مختلفی زیر سؤال است:

اولاً: اگر بنا بر آرای مردم است، چرا تبعیت عام صورت نگیرد؟ و اگر بنا بر انتصاب است شورای شش نفری چرا؟ و اگر شورا باید برگزیند شخصیت‌های معروف دیگری در میان مسلمین نیز بودند.

ثانیاً: اگر اینها مشمول رضای پیامبر (صلی الله علیه واله) بودند پس تصریح نارضایتی پیامبر (صلی الله علیه واله) تا آخر عمر از «طلحه» چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

ثالثاً: به فرض این که آنها نتوانند از نظر انجام وظیفه، توافق بر کسی کنند چگونه می‌توان گردن همه را زد.

رابعاً: اگر واقعاً هدف شورا بود، چرا پیش بینی خلافت «عثمان» را با صراحت ذکر کرد؟ و اگر از خلافت او بر جامعه اسلامی می‌ترسید، لازم بود او را جزء شورا قرار ندهد، تا نفر دیگری انتخاب شود.

خامساً: در صورتی که سه نفر در یک طرف و سه نفر در طرف دیگر قرار گیرد چرا آن طرف که علی (علیه السلام) است و به گفته عمر، مردم را به سوی حق و راه روشن فرا می خواند و تنها اشکالش بسیار مزاح کردن است مقدم نشود.

شخصیت و رویکردهای خلیفه سوم

بخشش‌های بی حساب عثمان

به گفته «ابن ابی الحدید» خلیفه سوم، بنی امیه را بر مردم مسلط کرد و آنها را به فرمانداری ولایات اسلام منصوب نمود و اموال و اراضی بیت المال را به عنوان بخشش در اختیار آنان گذارد، از آن جمله سرزمینهایی از «آفریقا» در ایام او فتح شد که خمس همه آنها را گرفت و به «مروان بن حکم» (دامادش) بخشید.

مرحوم «علامه امینی» در کتاب نفیس «الغدیر» آمار عجیبی از بخشش‌های عثمان در دوران خلافتش از منابع اهل سنت گردآوری کرده. به عنوان نمونه به یکی از دامادهایش «حارث بن حکم» برادر «مروان» سیصد هزار درهم و به «مروان» پانصد هزار درهم و به «ابوسفیان» «دویست هزار» و به «طلحه» «سیصد و بیست و دو هزار» و به «زبیر» «پانصد و نود و هشت هزار» درهم بخشید، تا آن جا که مرحوم «علامه امینی» جمع درهم‌هایی را که او از بیت المال بخشید بالغ بر «یکصد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار» درهم می داند.

خلیفه نیز برای خودش اسراف‌های زیادی را مرتکب می گردید چنانچه مسعودی نقل کرده خلیفه خانه بسیار مجللی در مدینه برای خود ساخته بود، و ذهبی گوید که او اموال زیادی یافته و هزار غلام داشت. ابن سعد نیز گزارش کرده که ما ترک او بسیار زیاد بوده است، و چنانچه زبیر بن بکار نقل کرده وقتی خانه را ساخت و مورد اعتراض قرار گرفت گفت که من این خانه را از بیت المال ساخته ام مگر در آینده برای شما هم نخواهد بود؟

میدان دادن به بنی امیه در زمان خلافت

در عصر عثمان، ورود بنی امیه به حکومت و واگذاری پستهای کلیدی به آنان علنی شد. عثمان در پی اجرای سیاست ابوسفیان بود که در روز اول به او گفته بود: حکومت را به همدیگر برسانید و ارکان حکومت را از بنی امیه قرار دهید. بنی امیه در این دوران، بر تمام بلاد اسلامی حاکم شدند؛ به گونه‌ای که عبدالله بن عامر که در سن جوانی بود و برخی او را شانزده ساله دانسته اند، به جای ابوموسی اشعری، حاکم شد. عثمان کار را به جایی رساند که حکم بن عاص را که به دستور پیامبر از مدینه به طائف تبعید شده بود، به مدینه بازگرداند و اموال و صدقات قضاة را به او که عمویش بود بخشید و فرزندش مروان را به دامادی خود گرفت و در حکومت مقامات مهمی به وی داد؛ به گونه‌ای که برخی گفته اند: حاکم و خلیفه واقعی مروان بود و عثمان، تنها نام خلیفه را داشت. سیاستهای مروان بود که در جامعه اسلامی جاری می‌شد؛ در حالی که حکم بن عاص و مروان، ملعون به زبان پیامبر بودند! بنی امیه قدرت گرفتند و فساد و بی بند باری را در جامعه ترویج کردند.

علت و چگونگی قتل خلیفه سوم

از روشن‌ترین دلایل قیام مسلمانان بر ضد عثمان بن عفان، همان گرایش‌های زیاد و تند وی به خویشاوندان و کسانی بود که در زمان پیامبر اسلام(ص) مطرود و منفور بودند؛ از قبیل: حکم و پسرش مروان، ولید بن عقبه فاسق و عبد الله بن ابی سرح که مهدور الدم بود. اینها حتی در زمان ابوبکر و عمر نیز مقبولیت نداشتند؛ ولی عثمان، خلافت اسلامی و حکومت بر مسلمانان را به سخره گرفت و هرگونه که میلش بود، رفتار نمود. وی دستور رسول خدا را نادیده گرفت و نه تنها به رانده‌شدگان احترام گذاشت بلکه مناصب مهم کشور را نیز در اختیار آنان قرار داد.

شخصیت و حکومت امام علی (ع)

شیعیان برای دلایل فضیلت امام علی (علیه السلام) برای خلافت پس از پیامبر(ص) مواردی را برشمرده‌اند؛ از جمله:

۱. اولین مسلمان که سابقه شرک نداشت.

با توجه به روایات متعدد یکی دیگر از موارد فضیلت حضرت علی (علیه السلام) بر سایر خلفا مشرک نبودن ایشان بود. ایشان پیرو دین توحیدی ابراهیم(ع) بودند در حالی که سایر خلفا همگی بت پرست بودند.

۲. ماجرای دعوت خویشان

۳. لیله المبیث

در سال سیزدهم بعثت سران قریش در یک شورای عمومی تصمیم گرفتند که ندای توحید را با زندانی کردن پیامبر یا کشتن و یا تبعید او خاموش سازند، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

«به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا از مکه خارج سازند. آنها چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند، و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است.»

سرانجام سران قریش تصمیم گرفتند که از هر قبیله، فردی انتخاب شود تا افراد منتخب در نیمه شب یک باره بر خانه حضرت هجوم برده، او را قطعه قطعه کنند. بدین طریق هم از تبلیغات او آسوده شوند و هم خون او در میان قبایل عرب پخش شود تا خاندان هاشم نتوانند با آنها به مبارزه برخیزند. فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و به آن حضرت دستور داد تا از مکه به عزم مدینه خارج شود. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حضرت علی(علیه السلام) را از این نقشه آگاه کرد و به او فرمود: «امشب در خوابگاه من بخواب و روانداز سبز مرا به خود بپیچ تا آنان تصور کنند که من هنوز در خانه و در بستر آرمیده‌ام و مرا تعقیب نکنند». آن‌گاه پیامبر مخفیانه به سمت غار ثور حرکت کرد و از خداوند درخواست نمود تا دشمن را از دست یابی به او گمراه کند و آنان نتوانند او را پیدا کنند.

در روایات شیعه و اهل سنت آمده است که علی(علیه السلام) این کار را انجام داد و خداوند به خاطر این کار به فرشتگان مباحات نمود و موقعی که پیامبر به سوی مدینه در حرکت بود، این آیه را در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل فرمود:

«بعضی از مردم با ایمان همچون علی(علیه السلام) به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

از این رخداد بی نظیر می توان به نتایج ذیل پی برد: درجه ایثار فوق العاده امام علی(علیه السلام); تبعیت محض ایشان نسبت به فرمان الهی و نبوی (صلی الله علیه و آله); عشق و علاقه غیر قابل توصیف آن بزرگوار نسبت به رهبر و مقتدای خود; و این نکته که در مواقعی که اصل و اساس اسلام در خطر قرار می گیرد می باید بهترین شخصیت‌ها، حتی وجود مقدس علی بن ابی طالب(علیه السلام) فدا گردد. نظیر آن را در ماجرای شهادت امام حسین (علیه السلام) برای حفظ اسلام می توان دید.

۴. باقی ماندن در مکه

۵. توقف پیامبر در قبا

رسول خدا پیش از ترک مکه، به علی (علیه السلام) فرمود که پس از رفتن او امانتهای مردم را که نزد آن حضرت بود، به صاحبانش تحویل دهد و مقدمات هجرت دخترش فاطمه (علیها السلام) و چند تن زن و مرد هاشمی دیگر را که تا آن زمان موفق به هجرت نشده بودند، فراهم کند.

حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - چهارم ربیع الاول (سال چهاردهم بعثت) غار را به قصد یثرب ترک کرد و دوازدهم همان ماه به محله قبا در حومه یثرب محل سکونت قبیله بنی عمرو بن عوف وارد شد و چند روز در آنجا در انتظار آمدن علی (علیه السلام) توقف کرد در این مدت مسجدی در آن جا تأسیس کرد.

علی (علیه السلام) پس از هجرت پیامبر سه روز در مکه توقف کرد و مأموریت خود را انجام داد، آنگاه مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب را با دو نفر دیگر همراه آورد و در قبا به پیامبر اسلام پیوست.

پس از ورود علی به قبا، پیامبر همراه گروهی از بنی نجار (اقوام مادری عبدالمطلب) روانه یثرب شد.

۶. ایستادگی در جنگ‌ها

براساس شواهد و مدارک تاریخی، حضرت علی (علیه السلام) در غزوات و سریه‌های صدر اسلام، نقش مؤثر و سرنوشت‌سازی داشته است. با بررسی اجمالی جنگها در عصر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، ۲۶ غزوه رخ داد و ۳۵ تا ۴۸ سریه و مأموریت جنگی و شناسایی انجام گرفت. به نقل اکثر مورخان اعم از شیعه و سنی، علی (علیه السلام) در همه غزوات جز «تبوک» شرکت داشت، و به عنوان دومین شخصیت نظامی پس از رسول (صلی الله علیه و آله) ایفای نقش کرده است.

۷. غزوه خیبر

در السیره النبویه، ابن اسحاق خبر حرکت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به سوی خیبر آورده، اما چیزی درباره پرچمدار سپاه ننوشته است؛ ولی ابن هشام در این باره می‌افزاید: «و دفع الرایة الی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کانت بیضاء».

ابن اسحاق خبر فرستادن ابوبکر و عمر را برای فتح قلعه خیبر آورده است که آنان هریک رفتند و برگشتند اما آنجا را فتح نکردند، تا آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند و خدا به دست او قلعه‌ها را فتح می‌کند.» سپس خبر فتح خیبر و استفاده از آن را به عنوان سپر، توسط علی (علیه السلام) آورده است. طبری و ابن اثیر جریان فتح خیبر به دست علی (علیه السلام) را بطور کامل روایت کرده و نوشته‌اند که پس از عدم موفقیت ابوبکر و عمر در فتح قلعه یهودیان خیبر، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبر را دوست دارد. همچنین به چشم درد علی (علیه السلام) و بهبود آن به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده‌اند که پس از مبارزه با مرحب یهودی و هلاکت او، قلعه را فتح کرد. ابن اثیر علاوه بر طبری، از ابو رافع نقل کرده که چون خدا قلعه را به دست علی (علیه السلام) گشود، حضرت در قلعه را فروافکند؛ ما که هشت نفر بودیم کوشیدیم آن را از یک سو به سوی دیگر برگردانیم، اما نتوانستیم.

۸. غزوه تبوک

منافقان وقتی که از جانشینی علی (علیه السلام) با خبر شدند به مقام شامخ او حسد بردند و این موضوع بر آنان گران و سنگین بود که علی (علیه السلام) دارای چنین مقامی شود و دریافتند که با خروج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) از مدینه نگهداری می‌کند و دشمنان نمی‌توانند دست طمع بر مدینه بیفکنند (با توجه به اینکه تقریباً مدینه از مسلمین خالی شده بود و حتی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته بود احتمال خطر هجوم دشمنان ساکن حجاز، به مدینه مرکز اسلام وجود داشت). منافقین کوشش داشتند که به هر صورتی شده، علی (علیه السلام) را همراه پیامبر بفرستند، چرا که هدفشان این بود با دوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) در مدینه به وجود بیاورند و با نبودن مردی که مردم از او حساب می‌برند، بتوانند به هدف شوم خود برسند و حسادت داشتند از اینکه علی (علیه السلام) در مدینه در رفاه و آسایش بسر برد ولی مسلمین دستخوش رنج سفر طولانی و طاقت فرسا گردند، و در این مورد، راه چاره ای می‌اندیشیدند، سرانجام شایع کردند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) را در مدینه به جای خود گذارده از روی احترام و دوستی نیست بلکه از روی بی‌مهری و بی‌اعتنایی به او، او را با خود نبرده است، اینگونه به آن حضرت تهمت زدند. وقتی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از شایعه سازی منافقین با خبر شد، تصمیم گرفت آنان را تکذیب و رسوا کند و دروغشان را فاش سازد، از مدینه خارج شد و خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند و به آن حضرت عرض کرد: ((منافقین می‌پندارند که تو از روی بی‌مهری و خشمی که بر من داشته‌ای، مرا با خود نبرده‌ای و مرا جانشین خود در مدینه ساخته‌ای.))

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ((برادرم! به جای خود به مدینه باز گرد؛ چرا که امور مدینه سامان نیابد جز به وسیله من یا به وسیله تو و تو خلیفه و جانشین من در میان خاندانم و هجرتگاهم و دودمانم هستی))

أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

آیا خشنود نیستی که مقام تو نسبت به من همچون مقام هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

و این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیانگر چند مطلب است:

۱ تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امامت علی (علیه السلام).

۲ انتخاب شخص خاصّ علی (علیه السلام) برای جانشینی، در میان همه مردم.

۳ تبیین فضیلتی ویژه برای علی (علیه السلام) که هیچ کس دارای آن نیست و تنها او صاحب این افتخار است.

۴ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این سخن، تمام آنچه را که هارون در پیشگاه حضرت موسی (علیه السلام) داشت برای علی (علیه السلام) ثابت کرد، جز در آنچه را که عرف مردم می دانند مانند برادری (تنی و پدر و مادری) هارون با موسی و جز آنچه را که شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استثنا کرد که ((مقام نبوت)) باشد.

و این امور، حاکی از امتیازات خاصّ علی (علیه السلام) در میان مسلمین است که هیچ کس در این امتیازات، همتای او و یا همسان و نزدیک به او نیست

۹.آیه مباحله

از مسائلی که به حد ضروریات اولیه و امور مسلم رسیده است نزول آیه مباحله در حق اهل عبا و پنج تن برگزیده خدا علیهم السلام است، به گونه‌ای که این مطلب را بسیاری از محدثان و مفسران و مورخان و متکلمان در کتابهای خود آورده و جزء مسائل مسلم و غیر قابل تردید انگاشته‌اند، بلکه بیشتر مسلمانان قائلند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در داستان مباحله با نصارای نجران از زنان جز پاره تن خود فاطمه علیها السلام، و از فرزندان جز دو نوه و گلهای خود حسن و حسین علیهما السلام، و از جانها (کسانی که به منزله جانند یا حکم خود شخص را دارند) جز برادرش علی علیه السلام را که نسبت به او منزلت هارون با موسی علیه السلام را داشت، فرا نخواند. بهترین دلیل برتری علی علیه السلام از همه افراد بشر حتی از انبیا علیهم السلام غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همین آیه است، زیرا خداوند او را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده است، و از روایات و گفتار مورخان و محدثان بر می‌آید که مراد از انفسنا علی علیه السلام است.

محمد بن طلحه شافعی ضمن بیانی در فضیلت زهرا علیها السلام در این آیه، گوید: این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را میان خود و میان علی علیه السلام که به منزله جان او بوده است قرار داد دلیل بر آن است که

می‌خواست فاطمه از هر سو حراست گردد و بدین سبب اهمیت شأن او روشن شود، زیرا حراست با احاطه نفس بیش از حراست با احاطه ابناء است.

۱۰. ماجرای قلم و دوات

امام بخاری سرسلسله‌ی محدثان اهل سنت و صاحب صحیح بخاری از ابن عباس چنین روایت می‌کند که گفت: نزدیکی وفات رسول الله (ص) بود که عده‌ای از جمله عمر بن خطاب در منزل پیامبر (ص) حاضر بودند، حضرت (ص) فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: "درد بر پیامبر (ص) غلبه کرده است، نزد ما کتاب خداوند است که ما را کفایت می‌کند!!". اهل بیت و افراد داخل خانه رسول الله (ص) اختلاف کردند، عده‌ای هم نظر عمر و عده‌ای مخالف وی بودند. چون اختلاف و نزاع زیاد شد پیامبر (ص) فرمود: از بالین من دور شوید شایسته نیست نزد من مشاجره و نزاع شود. بخاری از ابن عباس در جای دیگر نقل می‌کند که ابن عباس گفت: تمام مشکلات و بدبختی‌ها از زمانی آغاز شد که پیامبر (ص) به خاطر نزاع و درگیری در خانه اش آن وصیت آخر را نکرد.

رویکردهای امام علی (ع) در حکومت

رویکردهای اقتصادی امام (تغییر شیوه تقسیم بیت المال و مبارزه با ثروت‌های نابجا)

موضوع تقسیم بیت المال یکی از مهم‌ترین مباحثی بوده است که عموماً در طول حکومت خلفا و امیر المؤمنین (ع) و همچنین بعد از ایشان با چالش روبرو بوده است. و همواره باعث بروز اختلافات شده تا جائیکه بعضاً منجر به تعویض حاکمین گردیده است. از روایات متعدد تاریخی و سخنان خود حضرت راجع به این موضوع چنین بر می‌آید که یگانه روشی که حضرت امیر (ع) در رابطه با این موضوع اتخاذ فرموده بودند، رعایت عدالت و مساوات بوده است. از نگاه علی (ع) عدالت عبارت است از «انصاف و این که هر فرد آنچه اختصاص به او دارد بدهی و از او هر آنچه باید گرفت بگیری»

و بر همین اساس امام (ع) در طی خطبه‌ای در دومین روز حکومتشان چنین می‌فرمایند «ای مردم منبع تغذیه از شمایم، با هر یک از شما در حق و وظیفه برابریم، روش کار منبع تغذیه همان سنت پیامبرتان می‌باشد» و دستور او را به کار خواهم بست بدانید زمین‌های که عثمان به نیول بستگان خود درخشندگی را آورده و اموالی که بناحق به این و آن بخشیده است همه به بیت المال بازگردانده خواهد شد. به درستیکه که حق را هیچ چیز باطل نمی‌کند. به خدا اگر چیزی از آن اموال را بیابم که به مهر زنان یا بهای کنیزان رفته باشد آن را بر می‌گردانم. همانا در عدل گشایش برای عموم است و آن که عدل بر او سخت باشد، ستم را سخت تر یابد. « از روایات فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که حضرت با اتخاذ چنین تدبیری در نظر داشتند با ویژه خواری کسانی که بر اثر روش‌های حکومت خلفای پیشین صاحب ثروت و مکنت و امتیازات ویژه شده بودند و برای خود حد و مرزی در بیت المال قائل

نبودند، مبارزه نمایند و اختلافات طبقاتی که ناشی از سوء مدیریت مالکین گذشته بوجود آمده بود را ریشه کن نمایند. و در ادامه می‌فرمایند: مهاجرین و انصار با مسلمانان متأخر و حتی نازه مسلمانان در حقوق و حدود برابر داشتند و می‌فرمایند «مال از آن خداوند است بین شما به تساوی تقسیم می‌شود و هیچ کس در این تقسیم بر دیگران برتری ندارد. و برای متقین در روز قیامت بهترین اجر و ثواب خواهد بود. خداوند دنیا را اجر و ثواب متقین قرار نداد» و همچنین در جایی دیگر می‌فرمایند: مردم؛ از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردید. تمام فرزندان او از روز نخست آزاد بوده اند، لکن امروز به خاطر جهات و مقتضیاتی، جمعی بنده و مملوک شما قرار گرفته اند، قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد منبع تغذیه جمع شده باید در میان شما از سیاه پوست و سفید پوست، بردگان و آزادگان به طور مساوی تقسیم شود پس امام به هر نفر سه دینار عطا کردند. مردی از انصار اعتراض کرد و گفت یا علی این غلام را دیروز منبع تغذیه آزاد کرده ام، آیا سهم مرا با او به یک اندازه می‌دهی؟ حضرت پاسخ داد، منبع تغذیه در کتاب خدا دقت کردم تفاوتی بین فرزندان اسماعیل که کنیز زاده بودند و فرزندان اسحاق که آزاد بودند ندیدم.

رویکردهای اجتماعی امام

زمانی امور حکومت به علی (ع) سپرده شد که جامعه اسلامی دچار انحرافات جدی و مشکلات عدیده بود. نظامی را که پیامبر بنیاد گذاشته بود، براساس عدالت، صلاحیت‌های دینی، شایستگی و یکسان نگرى قرار داشت. آنحضرت نگاه متعادل و متوازن نسبت به همه مسلمانان اعمال می‌کرد.

انتظار این بود که سیره پیامبر در امور حکومتی، به عنوان الگو و زیر ساخت اساسی سر لوحه کاری در دوره‌های بعدی قرار گیرد، اما این رهیافت دچار تحول عمیق و دیگر گونی همه جانبه گردید، ساختار اساسی جامعه از نظر شکل و محتوا تغییر یافت، خصلت‌های جاهلی چون وابستگی‌های نسبی، اشرافی گری، تعصب‌های عربی، به زودی جای مناسب را در سیاست‌های کلی حاکمیت و به تبع آن در مناسبات اجتماعی پیدا کرد

بزرگترین کار ویژه حکومت علی (ع) بر قراری عدالت اجتماعی و رفع نابرابری بود. این مهم ریشه در نگاه عمیق و رزف آنحضرت به یکسان نگرى و عدم تمایز افراد مگر در درجه ایمان و تقوا داشت. به همین جهت از انحرافات ایجاد شده و بدعت‌های به وجود آمده در روند سیر حکومتی خلفا، همیشه ابراز نارضایتی می‌کرد. از اینکه از کلمه حق اراده باطل می‌شد، ارزش‌های دینی که پیامبر بنیان گذاشته بود رنگ باخته بود، ملاک‌های ارزش گذاری جهت تعیین منزلت اجتماعی، تشخیص جایگاه و میزان بر خور داری افراد از مزایا و پاداش‌ها، بر اساس وابستگی‌های خونی و نسبت‌های فامیلی قرار داشت، به شدت ابراز انزجار می‌کرد. او به روشنی می‌دید که چگونه به نام دین و در کسوت خلافت، بزرگترین ستم و جفا در حق مسلمانان روا داشته می‌شود، قشر بندی گروهها در پر تو تعریف از نقش و جایگاه منزلتی، عملاً منجر به تبعیض، دوگانگی و طبقاتی شدن جامعه گردیده بود به گونه‌ای که عده‌ای با تمسک به پیشینه‌ای مذهبی، وابستگی ایلی و عشیره‌ای و نقش‌های نظامی، نه تنها به قدرت و ثروت سر شار دست یافته اند

بلکه کلیه مزایا و امتیازات اجتماعی را تصاحب کرده اند و هر روز بر شوکت، نفوذ، ثروت و موقعیت اجتماعی آنان افزوده می‌شود اما قشرهای عظیم از گروه‌های حاشیه‌ای، فراموش شده، محروم از مزایای اجتماعی و مغضوب دستگاه و سیستم حاکمیت بر اثر فساد و نا کار آمدی کار گزاران و تر ویج اشرافی گری و تجمل پرستی، رو به ازدیاد است در حالی که عده‌ای برای تامین قوت زندگی، رنج می‌برد اما جمعیت معلوم الحالی در آمد هنگفت ناشی از جزیه، خراج، زکات، عشر، صدقات و خمس غنایم و سایر منابع در آمدی فراوان که هر ساله از قلمرو بزرگ سرزمین‌های اسلامی، روانه مدینه می‌گردد، به مکننت و حشمت رسیده اند. این وضعیت نه تنها بر دامنه نابرابری، ظلم، تبعیض، و اجحاف می‌افزود بلکه به فراموشی معیارهای حکومت اسلامی در قضاوت، ارزش گذاری و روند حیات اجتماعی منجر می‌شد. تنظیم و بسامان کردن چنین اجتماعی وارفته، و تعدیل نارسائها و انحرافات ایجاد شده، در رأس بر نامه‌های حکومت اصلاحی علی (ع) قرار داشت. آنحضرت در روز بیعت مسلمانان با ایشان، سیاستش را باز گشت به سنت پیامبر (ص)، اجرای عدالت اجتماعی، حذف برتری‌های منزلتی، سمتی، و نسبی، یکسان نگری در تقسیم عواید و درآمدها و باز گرداندن اموال غضب شده بیت المال اعلام کرد. در راستای رسیدن به هدف تعدیل قدرت و ثروت، شایسته سالاری، حذف ساختار اجتماعی نابرابر، برطرف کردن تضاد اجتماعی حاکم و ایجاد یک جامعه اسلامی ارزش مدار، اصول و موازینی را در نظر گرفت که در طول خلافتش همواره ملاک عملکرد و الگوی اجرای برای کار گزاران و متصدیان حکومتی بود.

رویکرهای سیاسی امام (عزل فرمانروایان خلیفه پیشین)

مهمترین تصمیم سیاسی امام عزل فرمانداران خلیفه پیشین و در راس آنان معاویه بود. علی -علیه السلام از روز نخست که خلافت را پذیرفت تصمیم داشت کلیه فرمانداران عصر عثمان را، که اموال و بیت المال را در مقاصد و اغراض خاص سیاسی خود مصرف می‌کردند یا آن را به خود و فرزندانشان اختصاص می‌دادند و حکومتی به سان حکومت کسری و قیصر برای خود بپا کرده بودند، از کار بر کنار سازد.

برخی می‌گویند تقوای امام -علیه السلام سبب شد که این گونه افراد را از مناصب اسلامی بر کنار کند، والا مصالح شخصی علی -علیه السلام ایجاب می‌کرد که به معاویه کاری نداشته باشد و مدتی با او مدارا کند تا با حوادثی مانند جنگ «صفین» و «نهروان» رو به رو نشود ولی محققان دیگر، مانند دانشمند فقید مصری عباس محمود عقاد، نویسنده کتاب «عبریة الامام علی» و نیز نویسنده معاصر حسن صدر نظر دوم را تایید می‌کنند و با ارائه دلایلی روشن نشان می‌دهند که اگر امام -علیه السلام راهی جز این را می‌رفت با مشکلات بیشتری رو به رو می‌شد و عزل معاویه و امثال او نه تنها مقتضای تقوای آن حضرت بود، بلکه مآل اندیشی و آینده نگری و مصالح کشور داری نیز ایجاب می‌کرد که این عناصر فاسد را از دستگاه خلافت طرد کند.

درست است که امام -علیه السلام پس از عزل معاویه با امواجی از مخالفت‌های شامیان رو به رو شد، ولی در صورت ابقای او نه تنها با مخالفت این گروه مواجه می‌بود بلکه مخالفت انقلابیون ستم‌دیده را نیز که امام -علیه السلام را

روی کار آورده بودند موجب می‌شد و مخالفتها و مشکلات روز افزون می‌گردید و جامعه اسلامی بیش از پیش گرفتار تشتت و زیان می‌شد.

رویکردهای دینی امام (مقابله با بدعت‌های به وجود آمده)

بعد از رحلت پیامبر (ص) بدعت‌های زیادی؛ مثل فرق گذاشتن بین عرب و عجم در تقسیم بیت المال، روزه در سفر، شستن پاها در وضو، به جماعت خواندن نوافل ماه مبارک رمضان (نماز تراویح)، حرام کردن متعه حج و متعه زنان و... صورت گرفت. این بدعت‌ها به مرور زمان در بین مردم به ویژه در میان عوام به عنوان سنت مطرح شد و مردم اینها را به عنوان دین انجام می‌دادند و حاضر به ترک آنها نبودند.

به عنوان نمونه در حدیث آمده است: اهل کوفه از امیر المؤمنین خواستند برای آنها امامی برگزینند که نافله ماه رمضان (که یک بدعت در عبادت بود) را به جماعت بر پا دارند. امیر المؤمنین نپذیرفت و ایشان را از بدعت بودن این عمل آگاه ساخت. آنان حضرت علی (ع) را ترک کردند و از میان خود امامی برای آن نماز برگزیدند، امیر المؤمنین فرزند خود حسن (ع) را به سوی ایشان گسیل داشت و آنها صدا و شیون و... بلند کردند که تو ما را از سنت گذشتگان باز می‌داری، در حالی که می‌دانستند بدعت است و پیغمبر (ص) از آن نهی کرده؛ زیرا پیامبر می‌فرمود: «ای مردم نماز نافله شامگاهی رمضان بدعت است در ماه رمضان نافله را به جماعت بر پا ندارید... سنت اندک بهتر از بدعت بسیار است. بدانید که هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به سوی آتش است».

حضرت علی بعد از آن که به خلافت ظاهری رسید در مورد این که چرا برخی از اموری که در زمان خلفای قبلی انجام گرفته است را تصحیح نمی‌کند، فرمود: "اگر من آن انحرافها و مال‌های غصبی و بیت المال به یغما برده را بخواهم به جای خود برگردانم، جنگ جویی که در لشکر من است به روی من شمشیر می‌کشد و مردم فکر می‌کنند که این من هستم که مخالف با سنت و کتاب الهی عمل نموده‌ام؛ به عنوان مثال عمر نماز مستحبی را در ماه رمضان به ناحق سنت نمود در حالی که چنین سنتی نبود. بعد از او و در خلافت من کسانی آمدند که برای ما امام جماعتی تعیین کن تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی را به جماعت بخوانیم، من به آنها گفتم نماز مستحبی به جماعت خوانده نمی‌شود، ولی آنها در حالی که می‌رفتند داد می‌زدند: «وا رمضاناه و...» از جمله سنن غلط که در زمان عمر ریشه دواند ممنوعیت متعه بود که فعلا امکان این که آن ممنوعیت برداشته شود و قباحت آن بریزد وجود ندارد".

پیامدهای رویکردهای امام علی (ع)

• شکل‌گیری جنگ‌ها

دوران حکومت کوتاه امام علی (ع) شاهد شکل‌گیری سه جنگ معروف جمل، صفین و نهروان میان مسلمانان بوده است؛ جنگ‌هایی که در عصر نبوی و نیز خلفای پیشین اثری از آنها دیده نمی‌شود. آنچه مورد تأکید است، واکاوی عوامل بروز جنگ‌های یادشده است. بر اساس شواهد تاریخی عدالت‌محوری حکومت علوی، پیروی از هواهای

نفسانی برخی چهره‌های سرشناس از صحابه و نیز عدم درک درست از موقعیت مهم‌ترین علل جنگ مخالفان امام علی (ع) با ایشان بوده است.

• نارضایتی بزرگان

اینکه با وجود همه پشتیبانیهای مردمی و اصرار و پافشاری آنان بر بیعت و یاری امام علی (ع) همان گونه که پیش بینی می‌شد - و امام نیز از آن آگاهی کامل داشت - پس از آغاز حکومت و برداشتن نخستین گامهای اصلاحی و اقدامات اساسی برای اصلاح ساختار حکومتی و دفع تبعیض و ستم از مردم، فتنه‌ها و مخالفتها، یکی پس از دیگری، مانند طوفانی سهمگین، وزیدن گرفت و اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه را در هم ریخت، به طوری که حکومت کوتاه حضرت، به جنگ و .. سپری شد.

آیا بهتر نبود امام اصلاحات سیاسی خود را کمی با درنگ و مکث بیشتری انجام می‌داد

؟

در این باره دو نظر وجود دارد:

۱. عده‌ای معتقدند که این عزل و نصب‌ها به سبب تقوا و درستکاری امام بوده و صرفاً جنبه‌ی اسلامی داشته و الا از نظر تدبیر امور مملکتی و اصول سیاسی اقتضا می‌کرده که حضرت فعلاً با معاویه کاری نداشته باشد و مدتی با او مدارا کند تا با حوادثی مثل جنگ صفین و نهروان روبرو نشود اما در مقابل این نظریه گروهی دیگر بر این باورند که در این باره راه تقوا و سیاست یکی بود و ایجاب می‌کرد که امام اصلاحات سیاسی خود را انجام دهد.
۲. احتمال شورش انقلابیون علیه امام

حضرت علی زمانی بر مسند خلافت نشست که مردم از ظلم و ستم خلیفه سوم که به اقشار ضعیف جامعه فشار آورده بود به ستوه آمده بودند به همین دلیل روی به کسی آوردند که وجودش سر تا سر عدالت است به امید اینکه حضرت این نابسامانی‌ها را ریشه کن کند و از طرفی هم استبداد و فساد دستگاه معاویه بر کسی پوشیده نیست از این رو اگر حضرت با معاویه مداهنه و مماشات می‌کرد در نخستین روزهای حکومت خود اکثریت طرفداران خود را از دست می‌داد و روح عصیان و طغیان انقلابیون این بار برضد علی تحریک می‌شد و بدین ترتیب چراغ عمر حکومت امام در همان روزهای نخست خاموش می‌شد.

جنگ جمل

فتنه‌ای که اندکی بعد از بیعت مردم با حضرت علی در بصره پدید آمد علتش حوادثی بود که طلحه و زبیر با پیمان شکنی خود به وجود آوردند. آنها بیعتشان با حضرت علی را که با میل و رغبت و بدون اکراه انجام داده بودند، شکستند و سپس به بهانه انجام حج عمره از مدینه به سوی مکه حرکت کردند و با عایشه که از نزدیک در مکه مراقب اوضاع سیاسی بود متحد شدند و پس از آن که کارگزاران فراری عثمان از شهرهای مختلف با اموال

مسلمانان به آنها پیوستند، بر خونخواهی عثمان هم‌صدا شدند و کسانی که در این فتنه‌ها به حیرت و سرگشتگی افتاده بودند، آنها را در رسیدن به مقصود آشوبگرانه شان یاری دادند.

توقع اصحاب نزدیک (طلحه و زبیر): طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که با حضرت علی بیعت کردند و چون مردم هم با حضرت علی بیعت کردند، نخستین کس طلحه بود که بیعت کرد. طلحه و زبیر نخست اظهار داشتند که برای انجام عمره از مکه به مدینه میروند و چون به مکه رسیدند به عایشه و کارگزاران عثمان که با اموال مسلمانان و به طمع تصرف آنها و از بیم امیرالمومنین به آن شهر گریخته بودند پیوستند و همگی هماهنگ شدند که باید خون عثمان را مطالبه کرد و برای حضرت علی چنین بهانه ساز کردند که چرا قاتلان عثمان و کسانی که از مهاجران و انصار و مردم مصر و عراق که عثمان را محاصره کردند، پیرامون علی هستند و از یاران و سپاهیان او میباشند و در جنگ هم از علی (ع) طرفداری میکنند و حضرت علی هم با گفتار پسندیده و معقول از آنان حمایت میکند. آنها گروهی را که بدین گونه فریب دادند بر گرد خود جمع کردند و آنان دعوت ایشان را پذیرفتند، سپس گروه همگی آهنگ بصره کردند زیرا عموم مردم آن شهر از طرفداران عثمان بودند.

ترس حاکمان از افول قدرت و ثروت: امیرالمومنین در آغاز خلافت خود به کاتبشان عبدالله بن رافع دستور داد آنچه در بیت المال تقسیم کند ابتدا به مهاجرین و سپس انصار و به همین مقدار و بعد به هر کس که حاضر بود از سیاه و سفید. سهل بن حنیف انصاری از میان جماعت گفت: یا امیرالمومنین این دیروز غلام من بود و امروز او را آزاد کردم امیر المومنین فرمود به او نیز همانند آنچه به تو میدهمیم خواهیم داد و هیچ کس را به دیگری برتری نداد.

ناراحتی عایشه از به خلافت رسیدن حضرت علی: از جمله مطالبی که عموم دانشمندان از قول عایشه نقل کرده اند این است که او می‌گفته است همواره میان من و علی همان تباعد و نفرتی است که میان زن و خویشاوندان شوهرش وجود دارد. همچنین راویان به طور ا اتفاق نقل کرده اند این است که چون حضرت علی به شهادت رسید و این خبر به مدینه رسید و همین که عایشه از آن آگاهی یافت شادی کرد!!! نظیر این اخبار زیاد است برای تاکید این نکته که مقصود پیمان گسلان برای جنگ آشکار با حضرت علی اقامه حق و رسیدن به پاداش اخروی نبوده است بلکه به سبب کینه‌های تازه و کهنه‌ای بوده است که به جهات مختلف برای آنان فراهم آمده و یا برای طمعه خلافت و حسادت بر آن حضرت بوده است.

جنگ صفین و پیامدهای حکمیت

این پیامدها را می‌توانیم در سه بخش مورد بررسی قرار بدهیم:

الف) تشدید اختلافات درونی مسلمانان

در فاصله کوتاهی از آغاز خلافت امیرالمؤمنین (ع)، نبرد جمل با کارگردانی و نقش آفرینی مثلث طلحه، زبیر و عایشه به وقوع پیوست و علی رغم مدارا و چاره اندیشی‌های آن حضرت، در پرهیز از جنگ و کاهش هزینه‌های

مادی و معنوی، جنگی خانمانسوز با خساراتی سنگین و جبران ناپذیر بر مسلمانان تحمیل گردید؛ ولی این پایان کار نبود و به فاصله کوتاهی، معاویه که به خوبی اندیشه خلافت بر مملکت اسلامی را در سر پرورانده بود، با فراخوانی و همکاری عمروعاص، رسماً بر طبل جنگ و تفرقه کوبید و راه ناتمام طلحه و زبیر و عایشه را در پیش گرفت و با تکیه بر تفکر قوم گرایی در میان مردم شام، حساسیت آنان را نسبت به مردم عراق افزودن کرد و با شعار فریبنده انتقام خون عثمان، سپاه شامیان را در برابر حضرت صف آرای نمود.

در بررسی علل و عوامل و انگیزه‌های نبرد صفین، می‌توان به یک شاخص و نکته قابل توجه در تشدید اختلافات میان مسلمین اشاره کرد و آن جایگاه نفوذ سیاسی معاویه به عنوان فرماندار شام است؛ هر چند از نظر امام علی (ع) معاویه فاقد صلاحیت و مشروعیت، جهت صدارت و فرمانداری شام بود؛ ولی او با توجه به این که در زمان عثمان فرماندار آن دیار شده بود و تا زمان خلافت حضرت بر مسند خویش باقی بود؛ و در طی این سال‌ها دارای قدرت سیاسی و نفوذ بالایی در میان مردم شام شده بود و این کار را برای امیرالمؤمنین (ع) سخت تر می‌کرد.

در واقع اختلافات میان آن حضرت و معاویه از دیدگاه بسیاری از مردم، اختلاف میان دو تن از سران نظام بود و این بطور قطع، تأثیری منفی در میان آحاد جامعه و اقشار پایین دست داشت و طیف وسیعی از مردم را که از جهت پایه‌های اعتقادی و سیاسی، چندان محکم و راسخ نبودند دچار تزلزل می‌کرد و آن دسته از افراد سست عقیده و متزلزل را در مسیر ناصحیح و باطل سوق می‌داد. و این درست همان نتیجه‌ای را به همراه داشت که معاویه در نیل به بلند پروازی‌ها و جاه طلبی‌های خود آن را می‌خواست. جایگاه سیاسی و موقعیت اجتماعی او، به ویژه در میان مردم شام، دامنه اختلافات و فتنه را وسیع تر کرده و عملاً مردم شام را در برابر عراقیان قرار داده بود.

ب) ایجاد ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی

نبرد صفین نیز، همانند نبرد جمل پیامدهای منفی فرهنگی و اجتماعی بسیاری از خود بر جای گذاشت. در بعد فرهنگی می‌توان به از دست دادن چهره‌های ماندگار و مفاخر اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که در تهذیب نفس و شجاعت زبانزد بودند، اشاره کرد؛ بزرگانی همچون: عمار بن یاسر، خزیمه بن ثابت، ابوالهیثم بن تیهان، حجر بن عدی کندی، عبدالله بن بدیل و بسیاری از شخصیت‌های اسلامی دیگر.

در بعد اجتماعی نیز با کشته شدن هزاران جنگجو، بر سیمای بسیاری از خانوارها و کودکان، گرد بی سرپرستی و یتیمی نشست و زنان و مادران بسیاری بیوه و داغ‌دیده شدند. ضمن آن که هزاران دام و مرکب و صدها هزار دینار و درهم در این راه نابود گردید.

ج) بستر سازی برای نبرد نهروان

حقیقت این است که نبرد نهروان را باید زاییده نبرد صفین دانست؛ زیرا که پس از نبرد صفین، حیات سیاسی گروهی مقدس نما و کج اندیش، موسم به «خوارج» که بعدها شعله نبرد نهروان را برافروختند، بطور کامل شکل گرفت. آنان در واقعه جمل، بر این باور بودند که طلحه، زبیر و عایشه علیه خلیفه زمان خود؛ یعنی امیرالمؤمنین

(علیه السلام) دست به شورش زده اند؛ لذا کافر محسوب می‌شوند و علی (علیه السلام) بر طریق حق گام برداشته است؛ اما همین خوارج، در جریان صفین و داستان حکمیت تحمیلی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، او را نیز تکفیر نموده و از او خواستند تا از کرده خویش توبه کند! و وقتی با استدلال و مخالفت آن حضرت روبرو شدند، در برابرش جبهه گرفته از صفوف پیروانش جدا شدند؛ هر چند این عده دارای سوابق اجتماعی و اسلامی بودند و چنان اهل تهجد، عبادت و قرائت قرآن بودند که آثار آن در سیمای شان کاملاً مشهود بود؛ ولی متأسفانه به خاطر عدم درک و بینش درست و صحیح از دین، نتوانستند به تشخیص و تدبیر صحیح آن حضرت در جریان این دو جنگ پی ببرند. آنان، چنان در عقیده خود راسخ بودند که از همان زمان بازگشت حضرت از صفین به کوفه، رسماً راه خود را از او جدا کرده و به عنوان اعتراض، مسیر دیگری را در پیش گرفتند. به مرور، این جریان به صورت یک مکتب عقیدتی درآمد و به فاصله کوتاهی، پایه گذار جنگ خانمانسوز دیگری بنام نهروان شد.

به دنبال پیروزی برفتنه خوارج، حرکات آزاردهنده معاویه در نقاط گوناگون عراق و حجاز، آغاز شد تا ضمن ایجاد ناامنی، چهره منفوری از حکومت امام علی (ع) نزد مردم به نمایش بگذارد. تلاش‌های فراوان امیرالمؤمنین (ع) برای مقابله با این وضع، با کارشکنی و سستی سپاه کوفه و برخی شیوخ دنیا طلب همچون اشعث بن قیس روبه روشد و سرانجام با توطئه همین افراد به شهادت حضرت انجامید.

چرا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد؟

با شهادت امام علی علیه السلام، مردم کوفه با فرزند شایسته آن حضرت، امام حسن علیه السلام به خلافت بیعت نمودند. آن امام پس از اندک مدتی که معاویه بن ابی سفیان (فرمانروای شام از طرف دو خلیفه قبلی) از فرمانبری سرباز زد، دستور تجهیز سپاه صادر فرمود. مردم، نخست جوش و خروشی نشان دادند اما به دلایل چندی، حرارت مردم فرو نشست و امام در وضع دشواری قرار گرفت.

دسیسه‌های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین‌نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر، استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و .. نهایت اینکه، عدم اطاعت، سست عنصری و تنبلی یاران امام، عرصه را بر آن حضرت تنگ نمود. همان سست عنصری و تنبلی که پدر بزرگوارشان را نیز در تنگنا قرار داده و آن حضرت بارها زبان به انتقاد از یاران خود گشوده بودند:

«... سوگند به خدا دوست دارم معاویه درباره شما با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صراف (که یک دینار طلا می‌دهد و ده درهم نقره می‌گیرد) او نیز ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نفر از لشکریانش را بدهد».

باید توجه داشت که صلح، ناخواسته بر امام تحمیل گشت و حضرت جهت حفظ خون اهل بیت عترت و صحابه پاک و اندک شیعیان وفادار و امکان تداوم خط اصیل تشیع و .. صلح با معاویه را پذیرفتند. در صورت برخورد نظامی، لشکر متشنج و درهم عراق در مقابل لشکر مجهز معاویه شکست می‌خورد و معاویه پیروز شده و به

احتمال قریب به یقین، اهل بیت پیامبر و حسنین به اسارت می‌افتادند. در این صورت معاویه می‌توانست به انتقام قتل دائی، برادر و پدر بزرگ خویش به دست امام علی علیه السلام، آن دو امام بزرگوار را به قتل رسانده و ریشه تشیع را قطع کند. به هر حال امام حسن علیه السلام در چنان وضعی گرفتار شدند که چاره را در صلح با معاویه یافتند.

آثار صلح

آیا منافعی که امام از ترک جنگ به دست می‌آورد، قابل رقابت با دستاورد معاویه بود؟ آیا دستاورد امام حسن (علیه السلام) از این اقدام بیشتر از دستاورد احتمالی وی از جنگ بود؟ در صورت مرجوح بودن دستاوردهای امام، آن حضرت نباید صلح را بپذیرد. آثار آینده نشان می‌دهد که در هر دو صورت دستاوردهای امام راجح بود. برای این منظور باید آثار صلح را مرور کنیم.

۱. بقای نظام امامت:

اصلی‌ترین اثر صلح بقای نظام امامت برای حفظ اسلام بود. امام در جواب ابوذر غفاری فرمود: «آردت ان یکون للدين ناعی»؛ خواستم حافظی برای دین باقی بماند.

۲. بقای شیعیان:

امام به ابوسعید عقیصا فرمود: «اگر صلح نمی‌کردم، روی زمین از شیعیان ما کسی نمی‌ماند.»

۳. حفظ دین و رعایت مصلحت امت پیامبر:

در آن موقعیت روم شرقی آماده حمله به نظام اسلام بود و جنگ داخلی موجب وصول آنان به هدف نابودی اساس اسلام می‌شد.

امام هم می‌فرمود: «ترسیدم ریشه مسلمانان از زمین کنده شود... خواستم دین خدا حفظ شود.»

هر چند این سخن عام است و ممکن است منظور غیر از خطر روم شرقی باشد، ولی اصل حفظ دین در آن لحاظ شده است. امام بارها اشاره می‌کرد که مصلحت و حکمت این کار، هر چند پنهان، خیلی مهم است. از جمله نزد معاویه فرمود: «من مصلحت امت را در نظر گرفتم و... در این کار جز صلاح و دوام مردم را نخواستم.»

۴. ترجیح امنیت بر اختلاف:

امام هنگام کوچ از ساباط فرمود: «انس، آسودگی و آشتی میان مردم از جدایی، ناامنی، کینه‌ورزی و دشمنی که شما خواهانید، بهتر است.»

۵. تامین عزت واقعی:

صلح هر چند در ظاهر عقب‌نشینی بود؛ اما به واقع عامل عزت شیعیان و شکست‌ناپذیری ابدی آنان شد؛ لذا امام در برابر سلیمان بن سرد که به عنوان مذل المومنین به امام سلام می‌دهد، فرمود: سوگند به خدا! اگر زیر دست و در عافیت باشید، نزد من محبوب‌تر است از اینکه عزیز باشید و کشته شوید.»

در پرتو آثار این آثار نشان می‌دهند که:

۱. اقدام نظامی و تداوم جنگ فاقد دستاورد معین و قابل اعتنا بود و صلح تاکتیکی (ترک مخاصمه) نسبت به جنگ راجع بود. همین‌طور در مقایسه دستاورد دو طرف از صلح، دستاورد امام به مراتب بیشتر بود؛ زیرا یکی از دستاوردهای امام، از ترک مخاصمه حفظ اصل موجودیت نظام امامت و شیعیان بود و اگر چنین نمی‌کرد، اینها از بین می‌رفت.

آنچه معاویه به دست آورد وصول به حکومت بود که البته دوام چندانی هم نیاورد و با قیام امام بعدی از همین نظام امامت در خطر، به طور کلی متزلزل شد؛ اما نظام امامت با حفظ اصل امامت و موجودیت شیعه، هر چند به گونه‌ای حداقلی، بقای خود را تضمین کرد و شیعیان در فرصت‌های مناسب آینده به بازسازی خود پرداختند.

۲. ادعای ناکار آمدی صلح به دلیل وفادار نماندن معاویه به شرایط و اعمال استبداد علیه شیعیان صحیح نیست؛ چون تأمین هدف اصلی [تداوم نظام امامت به عنوان نگهبان انقلاب پیامبر] به عصرهای بعد هم مربوط می‌شود. این هدف با این صلح تأمین شد و اقلیت شیعه و اصل امامت با حفظ موجودیت خود از این تنگه سخت گذشت؟

۳. ادعای برابری صلح با شکست و ذلت (برداشت حجر بن عدی) هم درست نیست؛ چون با حفظ امامت و تشیع، خطر نابودی کامل آنها از بین رفت و چه پیروزی از این بالاتر. (همان، پاسخ امام به حجر).

۴. تدبیر صلح در برابر خطراتی که اساس تشیع، اسلام و امامت را تهدید می‌کرد، نشان می‌دهد که این تصمیم از روی جهل و کم‌کاری هم نبود. (برداشت ابوسعید از صلح) امام هم با اشاره به پنهان بودن مصلحت صلح و تشبیه آن به داستان سوراخ کردن کشتی و... توسط حضرت خضر و شکایت موسی... فرمود: «وقتی من از جانب خدا امام مسلمانانم، نباید در جنگ و صلح مرا به نادانی متهم کنید؛ گرچه حکمت و علت آن را ندانید و امر بر شما مشتبه شود.»

۵. اتهام نداشتن خط مشی ثابت توسط ائمه هم درست نیست؛ زیرا هدف اصلی حفاظت از نظام پیامبر و جامعه‌سازی اسلامی در سایه حفظ امامت است که طبق شرایط به شیوه‌های مختلفی اجرا می‌شود. صلح یا جنگ هدف نیستند تا ائمه متهم به تشمت و پراکندگی هدف‌ها شوند؛ بلکه شیوه‌های وصول به هدف‌اند. از این رو شهید مطهری معتقد است: «اگر واقعاً امام حسن به جای امام حسین بود، کار امام حسین را می‌کرد و اگر امام حسین به جای امام حسن بود، کار امام حسن را می‌کرد.»

۶. این کار از روی روحیه سازش‌کاری و ترس و راحت کردن خود هم نبود؛ لذا امام در پاسخ عبدالله بن زبیر فرمود: گمان می‌کنی من از روی ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟... وای بر تو! هرگز ترس و ناتوانی در من راه ندارد. علت صلح من وجود یارانی همچون تو بود که ادعای دوستی با من داشتند و در دل نابودی مرا آرزو می‌کردند.

دلیل عمده پیشنهاد صلح از سوی معاویه «وصول کم هزینه به حکومت» بود و عامل عمده در پذیرش صلح از سوی امام عدم همراهی و فداکاری مردم به ویژه خواص بود که ناشی از دنیاگرایی و راحت طلبی آنان می‌شد و به بروز رفتارهایی چون پیمان شکنی، خیانت و... انجامید.

بازتاب این رفتارها به ترتیب تنها ماندن امام، ناامیدی از وصول به هدف به وسیله جنگ و پذیرش ترک مخاصمه بود. آثار صلح (بقای نظام امامت، شیعیان، دین، ..) هم نشان داد که دستاورد امام به مراتب بیشتر از دستاورد معاویه بود. همین آثار گویای این است که: صلح کارآمد، برابر با پیروزی، از روی هوشیاری، براساس حفظ خط مشی اصلی، شجاعت و رعایت مصالح امت اسلامی بود. همین صلح، آثاری را در پی داشت که قیام حماسی امام حسین (علیه السلام) آن را تکمیل کرد و بقای اسلام را تضمین نمود.

شخصیت و حکومت معاویه

زندگی معاویه در این دوره چیز خاصی را در بر ندارد، جز این که بعدها در تبلیغاتش به مردم شام گفته بود که کاتب وحی و خال المؤمنین بوده است. او هم چنین برای تحکیم موقعیت دینی خود گفته بود «نحن شجرة رسول الله» و کسانی از راویان حدیث را واداشته بود که حدیث در فضیلت او بسازند. در اینجا باید دو موضوع را بررسی کنیم:

۱- آیا معاویه کاتب وحی بوده؟ دلایلی بر این ادعا وجود دارد اول اینکه از وقتی که او مسلمان شد تا رحلت رسول اکرم مدت زیادی نبوده که بتوان این عنوان را به معاویه نسبت داد چون گفته شده که او در سال ۱۰ هجری یعنی بعد از پدرش مسلمان شد و وقتی ابوسفیان در فتح مکه مسلمان شد او در نامه‌هایی پدرش را توبیخ کرد و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی، البته عده‌ای هم گفته اند که او در فتح مکه مسلمان شده است. دوم اینکه گفته شده که او کاتب مراسلات بوده نه کاتب وحی. زمانی که در اثر گسترش اسلام مجبور شد مسلمان شود چون بین مسلمانان بی اعتبار بود، عباس عموی پیامبر از آن حضرت خواست که امتیازی به معاویه بدهد تا او از خجالت بیرون آید، آن حضرت هم او را کاتب مراسلات قرار داد. مدائنی می‌گوید: زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین او و عرب بوده است.

۲- عنوان خال المؤمنین: معاویه این گونه این عنوان را توجیه می‌کرد که ام حبیبه خواهرش، همسر پیامبر بوده و همسر پیامبر ام المؤمنین است پس برادر او خال المؤمنین می‌باشد. اما چنین ادعایی مورد قبول نیست، اگر برادر ام المؤمنین بودن شرافت است پس حی بن اخطب یهودی پدر صفیه همسر رسول خدا هم باید صاحب شرافت باشد یا اینکه اگر چنین است چرا محمد بن ابی بکر به چنین لقبی مشهور نشد.

معاویه در زمان خلفا

معاویه در زمان ابوبکر فرماندهی بخشی از سپاه را که زیر نظر برادرش یزید بود برعهده گرفت. در عهد خلافت عمر هنگامی که برادر معاویه به مرض طاعون مبتلا شد، معاویه رابه جای خویش برای حکومت و فرماندهی لشکر شام به دستگاه خلافت پیشنهاد کرد، خلیفه دوم هم پیشنهاد او را پذیرفت و حکومت را به معاویه سپرد. بنابراین کل شامات به معاویه داده شد. عمر با اینکه در انتخاب عمال خود سخت گیری بسیاری داشت، ولی در طول خلافتش هیچ سخت گیری نسبت به معاویه نشان داد و این عدم سخت گیری تعجب کسانی را برانگیخت و خود معاویه هم گفته: «به خدا سوگند که تنها با منزلتی که نزد عمر داشتم بر مردم تسلط یافتم.» در دوره ی عثمان هم در برابر اعتراضاتی که نسبت به معاویه میشد، می گفت: «چگونه او را عزل کنم در حالی که عمر او را نصب کرده است.» معاویه بر آن بود که در هیاهوی اعتراضات علیه عثمان او را به شام ببرد تا بتواند پس از وی راحت تر کار را بر وفق مراد خویش سامان دهد، اما عثمان نپذیرفت هرچند سیاستهای او نشان می دهد که خود او هم تمایل داشت خلافت در بنی امیه باقی بماند. شورش بر ضد عثمان برای معاویه امری دوپهلوی بود، او نمی توانست با اصحاب رسول خدا مقابله کند بنابراین تصمیم گرفت تا دعوت های مکرر و درخواست های عاجزانه ی عثمان را برای حمایت از وی و فرستادن نیرو پشت گوش اندازد و منتظر بماند تا ببیند سرنوشت نزاع داخلی عثمان با اصحاب به کجا منتهی می شود، یعنی اگر عثمان زنده می ماند معاویه بر مسند قدرت بود اگر هم کشته می شد راه برای یک جنگ داخلی که معاویه امیدوار بود در آنپیروز شود باز می ماند، یعنی جنگی که به بهانه ی خونخواهی عثمان صورت گیرد. زمانی که عثمان در محاصره بود بارها به معاویه نامه نوشت و درخواست کمک کرد، اما معاویه از ارسال نیرو خودداری می کرد. این تعلل تا جایی پیش رفت که خود عثمان هم متوجه شد. سرانجام معاویه در آخرین روزها سپاهی دوازده هزار نفری را از شام روانه کرد، اما به فرمانده آن دستور داد تا در جایی به نام «ذی خشب» بماند تا دستور از ناحیه ی او برسد. در این فاصله کسی را نزد عثمان فرستاد البته در بعضی جاها ذکر شده که خود معاویه به همراه دو تن دیگر نزد عثمان رفته، وقتی عثمان فرستاده ی معاویه یا خود معاویه را دید پرسید: کمک آورده ای؟! او گفت: آمده ام تا از وضعیت تو آگاه شوم. عثمان گفت: خیر آمده ای تا من کشته شوم. چند روز بعد خبر قتل عثمان به شام رسید و این نیرو نیز به شام بازگشت. پس از قتل عثمان نعمان بن بشیر و همسر عثمان «نائله» با پیراهن خونین عثمان به شام رفتند و اوضاع مدینه را گزارش کردند. معاویه بر بالای منبر رفت و پیراهن عثمان را در دست گرفت و به مردم شام نشان داد و آنان را به گرفتن انتقام خون عثمان دعوت کرد. مردم شام با دیدن پیراهن خونین عثمان سخت گریستند و به معاویه گفتند تو پسر عموی خلیفه و ولی شرعی او هستی، ما نیز مانند تو خواهان انتقام خون عثمان هستیم. سپس با او به عنوان امیر شام بیعت کردند. بنا به پیشنهاد عمروعاص باید در میان مردم شام این چنین شایع میشد که علی او را کشته است. او در اهمیت این موضوع می گفت که این کلمه شعاری است که تمام مردم را بر همان اساسی که خود دوست داری و می خواهی پیرامونت گرد می آورد. هم چنین عمروعاص می گفت تو نمی توانی مستقیماً مردم را از بیعت با علی باز داری پس در میان مردم پراکنده کن که علی عثمان را کشته است. ابتدا این امر به شرحبیل مامور تبلیغی معاویه باورانده شد سپس از طریق او در میان مردم

شام پراکنده شد. شرحبیل آنها را علیه حضرت علی برانگیخت و؟ آنان را از او بیم داد و از آنها خواست تا همراه با معاویه که ولی خون عثمان است قیام کند. هم چنین معاویه با ارسال نامه به مکه و مدینه این چنین شایع کرد که علی عثمان را کشته است و حتی تلاش کرد که از «عبدالله بن عمر بن خطاب» به عنوان شاهد ماجرا بیعت بگیرد. این شایعه در دمشق هم پیچیده بود به طوری که مویه کنندگان بر عثمان می گفتند که علی عثمان را کشته و قاتلان او را پناه داده، ما از او دست بر نمی داریم تا این که یا او ما را به قتل برساند یا ما او را به قتل برسانیم. بنابراین خونخواهی عثمان بهانه خوبی را به دست معاویه داد تا از بیعت با علی (ع) خودداری کند. او به خوبی می دانست که اگر با علی بیعت کند و خلافتش را بپذیرد دیر یا زود از امارت شام کنار گذاشته خواهد شد.

مسالمت جوئی امام علی: در اولین مرحله علی (ع) تصمیم گرفت که شخصا به شام سفر کند و رأی و نظر معاویه را دریابد، اما ابو ایوب انصاری یکی از صحابه مشهور پیامبر او را از این کار بازداشت، چون خطرات زیادی به همراه داشت. بعد از آن در اقدامی دیگر امام نامه ای نوشت و آن را به وسیله شخصی به نام «سبره جهنی» برای معاویه فرستاد. در شام معاویه پس از دریافت نامه هیچ پاسخی به او نداد و فقط شعری خواند که مضمون آن از وقوع جنگی مهیب حکایت داشت. پس از اندی معاویه در پاسخ به علی نامه ای نوشت که یک نامه سفید بود و فقط در بالای آن نوشته بود «از معاویه به علی». در مدینه وقتی امیر مومنان نامه را باز کرد و در آن هیچ مطلبی نیافت از پیک معاویه به نام قبیصه در مورد اخبار شام پرسید، در ابتدا در پاسخ گویی امان خواست و بعد از آن که امان گرفت گفت که از نزد مردمی می آید که خونخواه عثمان هستند و خشنود نمی شوند مگر با انتقام گیری از علی و در پاسخ امام اظهار داشت که از خون عثمان مبرا است. غیر از فرستادن این نامه معاویه راه را بر والی اعزامی حضرت علی سد کرده بود، پس دیگر وقوع جنگ قطعی شده بود. مسالمت جوئی امام همچنان ادامه داشت به طوری که بعد از جنگ جمل تا مدت هفده ماه به نامه نگاری و دعوت به صلح می پرداخت، ولی وقتی از این موضوع ناامید شد سرانجام در محرم سال ۳۷ هجری جنگ صفین در گرفت. پیروزی امام در این جنگ مسلم بود ولی با مکر و حيله قرآن را بر سر نیزه کرد و گفت که کتاب خدا حاکم بین ماست؛ ماجرای حکمیت پیش آمد و با حيله امام را از خلافت برکنار کردند و معاویه خلیفه اعلام شد که البته این یک نتیجهی غیر قطعی بود. پس از شهادت امام علی، امام حسن بنا به وصیت آن حضرت خلافت را عهده دار شد و بعد از آن معاویه آرام نشست و به سمت عراق مرکز خلافت حرکت کرد به منظور جنگ و با دسیسه های فراوان و دادن پولهای گزاف تدریجا یاران و سرداران حسن بن علی را فاسد کند و سرانجام حسن (ع) مجبور شد که تحت عنوان صلح خلافت را به وی واگذار کند، اما شروطی را برای این موضوع گذاشت. از شروط این صلح: ۱- پس از خود هیچ کس را برای امر خلافت تعیین نکند و مردم مسلمان خود با شورا تعیین کنند ۲- معاویه برای حسن بن علی و حسین و خویشان رسول خدا مکرری نیندیشد و آشکارا و پنهان به ایشان ضرری نزند ۳- علی را در قنوت نماز لعن نکنند.

۱- تبدیل شدن حکومت از خلافت به پادشاهی: معاویه از هنگام به دست گرفتن زمام شام مانند پادشاهی آزاد در آن تصرف می‌کرد. عمر معاویه را به کسری و قیصر تشبیه می‌کرد و می‌گفت: «در حالی که معاویه را دارید آیا سخن از کسری و قیصر و زیرکی آنها به زبان می‌آورید؟» خود معاویه هم خطاب به مردم کوفه گفته بود ای مردم کوفه آیا می‌پندارید که من برسر نماز و زکات و حج با شما جنگ می‌آورم؟ من می‌دانستم که شما خود نماز می‌گذارید و زکات می‌پردازید و حج را به جا می‌آورید، جنگ من با شما به خاطر فرمان راندن بر شما و مالک الرقاب شما شدن بوده است. و هم چنین در جای دیگر هم اعلام کرده بود که من نخستین پادشاهم.

۲- محو کامل فضایل اهل بیت و جعل عیب برای آن بزرگواران: معاویه سنت دشنام دادن به امام علی را گسترش داد و شماری از سوجدویان مثل عمرو عاص، مغیره بن شعبه، ابوهریره، سمره بن جندب، عروه بن زبیر و دیگران را به استخدام درآورد تا بر پیامبر دروغ ببندند و احادیثی را مبنی بر طعن و بدگویی از ائمه از قول آن حضرت جعل کنند. هم چنین واعظان سراسر سرزمین اسلامی را وادار کرد که دل‌های مردم را از اهل بیت بگردانند، هم چنین به مؤسسه‌های آموزشی و آموزگاران مکتب خانه‌ها دستور داد با جعل احادیث دروغین که از شأن و منزلت امامان می‌کاست، جوانان و کودکان را با کینه اهل بیت تغذیه کنند تا نسل جدید دشمن آنان بار بیایند و کودکان همانطور که قرآن را فرا می‌گرفتند و آن را حفظ می‌کردند، دشمنی خاندان پیامبر را نیز بیاموزند. نقل شده که گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند ای امیر المؤمنین تو به آرزویت رسیدی کاش از لعن و نفرین این مرد (امام علی) دست بر می‌داشتی، گفت نه به خدا تا آنگاه که کودکان برلعن و نفرین علی بزرگ و جوانان و بزرگان پیر شوند و هیچ گوینده‌ای از او فضیلتی نقل نکند این کار باید ادامه یابد. او با جعل حدیث سعی در شرعی و دینی کردن حکومت خود داشت. از جمله احادیثی که از زبان پیامبر برای خود جعل کرده بود: الامناء ثلاثة: جبرئیل و أنا و معاویه، معاویه بن ابوسفیان بردبارترین و بخشنده ترین امت من است.

۳- باز داشتن مردم به نام دین از نارضایتی از حاکم ستمگر و رواج تقدیر گرایی: معاویه کوشید تا مردم را از قیام علیه ظلم و خور بترساند و فرمانبرداری از حاکم را هرچند ستمگر باشد نیک جلوه دهد. او در برابر هر کس که فکر قیام و انقلاب را در سر داشت تهمت تفرقه افکنی میان امت می‌زد و مجازاتش مرگ بود. هم چنین بیان می‌کرد که این حکومت تقدیر الهی است و هر کس علیه حکومت قیام کند خلاف تقدیر الهی عمل کرده و باید مجازات شود. برای این کار از جعل حدیث استفاده می‌کردند، مثلاً یکی از این احادیث این که می‌گفتند پیامبر فرمود هر کس از حاکم خویش چیزی ناخوشایند ببیند باید بران شکیبایی ورزد، زیرا هر کس جدای از جماعت بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است.

۴- فشار بر شیعه: معاویه انواع فشارها و محدودیتها را در حق شیعیان روا می‌داشت. نقل شده که به ضحاک بن قیس را فراخواند و فرمان داد تا به کوفه که در آنجا شیعیان بیشتری وجود داشتند برود و به او گفت که هر عربی را که بر اطاعت بر علی دیدی براو بتاز. هم چنین برای فشار بیشتر به شیعیان زیاد را والی کوفه کرد. رعب و وحشت

به قدری شده بود که مردم ترجیح می‌دادند به آنها زندیق و کافر گفته شود تا شیعه‌ی علی. از جمله بزرگان شیعه که به دست معاویه کشته شدند: حجر بن عدی، رشید هجری، عمر بن حمق خزاعی را میتوان نام برد. به نظر می‌رسد که هدف معاویه از اعمال چنین سیاستی این بود که شمار شیعیان را به اندازه‌ای کاهش دهد که هرگاه کسی از رهبران آنان آهنگ قیام علیه حکومت را کرد در بهترین صورت ممکن هم جز شماری اندک که با سرعت و سهولت بشود آنان را از میان بردارند.

۵- تقسیم امت اسلامی به قبایل و طبقات اجتماعی: یکی از پایه‌های مهمی که معاویه حکومتش را بر آن بنا نهاده بود سیاست استکباری شناخته شده در میان ملت‌های مستضعف یعنی «تفرقه بینداز و حکومت کن» بود. عصبیتی که با آمدن اسلام مرده بود، به دست معاویه دوباره احیا شد تا جمع امت اسلامی را بپراکند. او کشت و کشتار قبایله‌ای را بار دیگر به شدت رواج داد و موالی را زبون کرد و در فشار گذاشت. همه این سیاستها برای این بود که امت اسلامی در حال تفرقه و خونریزی خودش را ناچار ببیند تا با اطاعت از معاویه خودش را به او نزدیک گرداند.

۶- ضعف معنوی و روحی امت: در نتیجه‌ی مجموع سیاستهای گمراه کننده‌ی معاویه در سطوح گوناگون فکری، اجتماعی، سیاسی و معنوی امت اسلامی به نهایت درجه‌ی پستی رسید، دنیا دوستی و ناخشنودی از مرگ سراسر وجودشان را فراگرفت و سستی‌ای که از روز سقیفه در روحشان آغاز به رسوخ کرده بود تا به آنجا پیش رفت که آنان را از یاری همه جریانهای حق طلبانه باز داشت.

کربلا و انحراف دینی مردم

سه مفهوم « اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه اسلامی « اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره برداری بوده است. اما در صدر اسلام، معاویه مجدد آن بوده و طبق گفته ابوهلال عسکری، معاویه بانی آن بوده است. عبیدالله بن زیاد به امام سجاد گفت: آیا خدا علی اکبر را نکشت؟ امام فرمود: برادر بزرگتری داشتم که مردم او را کشتند. وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین را کشت؟ گفت: این کار از جانب خدا مقدر شده بود.

آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه

واقعۀ کربلا از حوادث تعیین کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است. پیش از این اشاره شد که مبانی تشیع، بویژه اساسیترین اصل آن، یعنی امامت، در خود قرآن و سنت یافت می‌شود. اما جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروههای موجود در جامعه، بتدریج صورت گرفته است. سنت و اندیشه‌ای که از دوره خلافت امام علی به یادگار ماند، تا حدود زیادی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت امویها از اسلام ساخته خودشان که

سیاستگذارهای معاویه، اجازه نداده بود ماهیت و فاصله آن با اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در جریان حادثه کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروههایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند، قطعی شد.

حکمت شهادت امام حسین

جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش در فرهنگ سیاسی شیعه است. این جنبش، نهضتی در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی بجای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا از زاویه دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست و نوعی پیروزی بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولتی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل تحکیم آرمانهای معنوی اصیل و دینی در جامعه اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین نیاورد، شاید شکست سیاسی را هم نپذیرد.

در کربلا برجستگان خاندان طالبیان به شهادت رسیدند. از مردان برجسته این خاندان در آن شرایط جز محمدبن حنفیه و علی بن الحسین و عبدالله بن جعفر کسی زنده نماند.

پس از رحلت امام سجاد حرکت شیعی دو بخش شد. بخشی که همان مشی پدر را دنبال می کرد و بخشی که اعتقاد به مشی انقلابی داشت. رهبری بخش نخست در دست فرزند ارشد امام سجاد یعنی امام باقر قرار گرفت و بخش دیگر در دست فرزند کوچکتر زید بن علی که در وقت شهادت اندکی بیش از چهل سال داشت. زید احترام برادر را داشت، اما اعتقاد جدی به حرکت انقلابی نیز داشت.